

یادداشت‌های روزانه‌ی مقاومت

یادداشت‌های روزانه‌ی مقاومت

میکیس تئودوراکیس

مترجم

سروش حبیبی

Mikis Theodorakis
Journal of Resistance
Coward, McCann & Geoghegan, Inc., New York, 1973

سرشناسه:	تئودوراکیس، میکیس (۱۹۲۵-۲۰۲۱ م.)	Theodorakis, Mikis
عنوان و پدیدآور:	یادداشت‌های روزانه‌ی مقاومت؛ میکیس تئودوراکیس؛ مترجم سروش حبیبی.	
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۸.	
مشخصات ظاهری:	۴۰۸ ص.	
شابک:	ISBN 978-964-209-330-4	
یادداشت:	فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.	
یادداشت:	عنوان اصلی: <i>Journal de résistance</i>	
موضوع:	تئودوراکیس، میکیس (۱۹۲۵-۲۰۲۱ م.) — خاطرات.	
موضوع:	زندانیان سیاسی — یونان — سرگذشتنامه.	
موضوع:	یونان — سیاست و حکومت — ۱۹۳۵-۱۹۶۷ م.	
شناسه‌ی افزوده:	حبیبی، سروش، ۱۳۱۲-، مترجم.	
رده‌بندی کنگره:	H۷۸۹۵۹	
رده‌بندی دیویی:	۳۴۰/۳۴۵ ۹۴۹۵	
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۵۷۵۳۷۵۳	



نسترمایه
تهران
۱۴۰۳

یادداشت‌های روزانه‌ی مقاومت

نویسنده
مترجم
میکس تنودوراکیس
سروش حبیبی

چاپ اول
تیراژ
۱۴۰۳ پاییز
۱۰۰۰ نسخه

مدیر هنری
ناظر چاپ
حروف‌نگار
چاپ و صحافی
حسین سجادی
مصطفی حسینی
سپیده
حصاری

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۲۳۰-۴
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشرماه

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دوزنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰
www.nashremahi.com

تاریخچه‌ی وقایع ۷

آتن — زندگی زیرزمینی ۳۳

آوروف ۱۱۷

وراخاتی — آزادی تحت نظر ۱۷۹

زاتونا ۲۲۹

اوروپوس — اسارتگاه ۳۴۵

واژه‌نامه‌ی مقاومت یونان ۳۸۳

تاریخچه‌ی وقایع*

۲۹ ژوئیه ۱۹۲۵: میکیس تئودوراکیس^۱ در جزیره‌ی خیوس^۲ به دنیا می‌آید. از سالی پیش از آن، یعنی در ۲۵ مارس ۱۹۲۴، حکومت کشور یونان به علت تمایل خانواده‌ی سلطنتی به آلمانی‌ها طی جنگ جهانی اول و متعاقب اقدام یونان به اشغال ترکیه که با شکست مواجه شد، جمهوری گردیده است. پدر تئودوراکیس که کارمند اداره‌ی بودجه‌ی وزارت داخله است به نقاط مختلف کشور مأموریت می‌یابد و به این ترتیب دوران جوانی میکیس در شهرستان‌های مختلف سپری می‌شود.

۱۹۳۲: یوانینا^۳. میکیس خواندن سرودهای بیزانسی را می‌آموزد. از آن‌جا که پدرش اهل کرت^۴ و مادرش اهل آسیای صغیر است (که در آن زمان مستعمره‌ی یونان بود) میکیس سنت‌های بسیار متنوع ترانه‌های فولکلوری یونان را نزد آن‌ها فرا خواهد گرفت.

۳ نوامبر ۱۹۳۵: ارتش رفراندومی ساختگی با نتیجه‌ی ۹۷٪ آرا به نفع رژیم سلطنتی ترتیب می‌دهد و پادشاه جدیدی بر یونانیان تحمیل می‌شود؛ جورج دوم به سلطنت می‌رسد.

۱۹۳۵: آرگوستولی^۵ شهری است با هفت هزار سکنه و یک پیانو. میکیس، به درخواست اسقف شهر، قطعه‌ی «آلام مسیح» را در کلیسای «جمعه‌ی مقدس» اجرا می‌کند.

* این تاریخچه نوشته‌ی اوله وال اولسن (Ole Wahl Olsen) از کتاب *Fem Meter Fra Min Celle* که در دانمارک انتشار یافته استخراج شده است.

1. Mikis Theodorakis

2. Chios

3. Ioannina

4. Crete

5. Argostoli



موسیقی فیلم زوربای یونانی



موسیقی فیلم Z

۹ مه ۱۹۳۶: طی تظاهراتی که در تسالونیک^۱ برپا می‌شود، نیروهای پلیس و ژاندارمری سی نفر از تظاهرکنندگان را می‌کشند و چندصد نفر را مجروح می‌کنند. شاعر جوان، یانیس ریتسوس^۲، به این مناسبت اشعاری تحت عنوان «سنگ قبر» می‌سراید که بیان ناله‌های مادری ست بر کشته‌شدن پسر جوانش. بیست و دو سال بعد، تئودوراکیس برای هشت بند از این اشعار آهنگی تنظیم خواهد کرد.

۴ اوت ۱۹۳۶: جورج دوم به ژنرال یوانیس متاکساس^۳ اختیارات دیکتاتوری تفویض می‌کند. متاکساس اعلام می‌کند که به منظور مبارزه با «خطر کمونیسم» رهبری کشور را به دست می‌گیرد، حال آن‌که از ۲۵۰ کرسی پارلمان فقط پانزده کرسی در دست کمونیست‌هاست.

۱۹۳۷: تئودوراکیس به دبیرستان پاتراس^۴ وارد می‌شود و بعدها خانواده‌اش به پیرگوس^۵، واقع در جنوب پاتراس، نقل مکان می‌کند. اولین ویولن و آکوردئونش را دریافت می‌دارد. ارکستر کوچکی تشکیل می‌دهد و اولین قطعات موسیقی خود را می‌نویسد.

۱۹۳۹-۴۳: در تریپولیس^۶ است که تئودوراکیس، ضمن ترانه‌های دیگر، «سرود سروان زاخاریاس^۷» را در ۱۹۳۹ به الهام از اشعار آ. والاوریتیس^۸ می‌سراید. این سرود طی جنگ جهانی دوم سرود مقاومت دریانوردان یونانی می‌شود. تئودوراکیس به تشکیل کانون‌های موسیقی و اجرای قطعات همخوانی می‌پردازد. ارکستری فراهم می‌آورد و نخستین کنسرت خود را ترتیب می‌دهد. در این کنسرت ضمن آثار دیگر او قصیده‌ی بیزانسی نیز به نام «کازیانی»^۹ اجرا می‌شود (۱۹۴۲).

۷ آوریل ۱۹۳۹: قوای ایتالیا آلبانی را اشغال می‌کند. جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ در اروپا آغاز می‌شود.

۲۸ اکتبر ۱۹۴۰: به دنبال پاسخ منفی یونان به اولتیماتوم موسولینی، جنگ بین

1. Thessaloniki 2. Yannis Ritsos 3. Ioannis Metaxas
4. Patras 5. Pyrgos 6. Tripolis 7. Zacharias
8. A. Valaoritis 9. Kasiani

یونان و ایتالیا آغاز می‌شود. نیروهای پیروزمند یونانی مسافت قابل ملاحظه‌ای در خاک آلبانی پیشروی می‌کنند. تئودوراکیس که عضو سازمان جوانان ملی است در بیمارستان شهر، به پرستاری مجروحان می‌پردازد.

۵ آوریل ۱۹۴۱: نیروهای آلمان به منظور کمک به متحدان ایتالیایی خود یونان را اشغال می‌کنند.

۲۷ آوریل ۱۹۴۱: نیروهای آلمان به آتن می‌رسند. کشور به سه منطقه‌ی اشغالی آلمان، بلغارستان و ایتالیا تقسیم شده است. تریپولیس جزو منطقه‌ی اشغالی ایتالیاست.

۳۱ مه ۱۹۴۱: مانولیس گلزوس^۱ و آپوستولوس سانتاس^۲ پرچم صلیب شکسته را از آکروپولیس^۳ آتن پایین می‌کشند و این عمل نشانه‌ای است برای دعوت مردم به مقاومت علیه نیروهای اشغالگر.

۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱: ا.آ.م. (جبهه‌ی آزادیبخش ملی) تشکیل می‌شود. بعدها این جبهه سازمان مسلح ا.ل.آ.س. را تأسیس می‌کند.

۲۸ اکتبر ۱۹۴۱: سالروز پاسخ منفی یونان به موسولینی. سه حرف ا.آ.م. بر فراز کوه هیمتوس^۴، نزدیک آتن، شعله‌ور می‌شود.

زمستان ۱۹۴۱-۴۲: قحطی سراسر یونان را فرا می‌گیرد. صدها هزار یونانی از گرسنگی تلف می‌شوند.

۲۵ مارس ۱۹۴۲: تئودوروس کولوکوترونیس^۵ قهرمان جنگ استقلال یونان در تریپولیس، زادگاهش، به خاک سپرده می‌شود. تئودوراکیس، طی تظاهراتی که در نخستین سالروز آغاز جنگ استقلال بر قبر او برپا شده است، به جرم کتک زدن یک افسر ایتالیایی بازداشت می‌شود. نخستین بار در زندان شکنجه‌اش می‌دهند. از طریق دوستان زندانی‌اش با کمونیسم آشنا می‌شود. پس از آزاد شدن وظیفه‌ی خود می‌بیند که به جنبش مقاومت ملی بپیوندد.

تابستان‌های ۱۹۴۳-۴۴: تئودوراکیس دوباره، و این بار از طرف فستوچیو^۶، رئیس پلیس ایتالیا در تریپولیس، بازداشت می‌شود. فستوچیو به او هشدار می‌دهد

1. Manolis Glezos 2. Apostolos Santas 3. Acropolis
4. Hymettus 5. Theodoros Kolokotronis 6. Festuccio

که قوای ایتالیا به زودی از تریپولیس خارج خواهند شد و تا چند روز دیگر نیروهای آلمان کنترل آن منطقه را به عهده خواهند گرفت و تئودوراکیس و بسیاری دیگر توقیف خواهند شد. روز بعد خانواده‌اش او را به منزل دایبی‌اش که در محله‌ی نئا سمیرنی^۱ آتن سکونت دارد می‌فرستند. آلمانی‌ها بلافاصله به تریپولیس می‌رسند و به جست‌وجوی تئودوراکیس می‌پردازند ولی تلاششان در یافتن او بیهوده است. پنج شش نفر از رفقای او بازداشت و اعدام می‌شوند. تئودوراکیس در آتن به ا.پ.ا.ون، جنبش جوانان ا.ا.م، می‌پیوندد. ف. اوئیگونومیدیس^۲ مدیر کنسرواتوار آتن او را به شاگردی می‌پذیرد.

تئودوراکیس، ضمن حمل مقداری مدارک محرمانه بازداشت می‌شود. دوست او که در این کار شرکت داشته است پیش چشم او تحت شکنجه قرار می‌گیرد و کشته می‌شود ولی خود او به وضع معجزه‌آسایی آزاد می‌شود (هرچند که شاگرد کنسرواتور بود روی کارت شناسایی‌اش خود را آهنگساز معرفی کرده بود و این عنوان آلمانی‌ها را تحت تأثیر قرار داده و نرم کرده بود...)

تئودوراکیس میرتو آلتینوگلو^۳ را در منزل پدر و مادرش ملاقات می‌کند. او برای شنیدن برنامه‌ی بی‌بی‌سی به زبان یونانی به آن‌جا رفته است (۱۹۴۳).

به عضویت ا.ا.س. سازمان نظامی ا.ا.م. درمی‌آید. در تابستان ۱۹۴۴، عناصر پارتیزانی یونان سه‌چهارم کشور را در اختیار دارند. در مناطق آزادشده مقدمات برقراری صلح را فراهم می‌کنند. شالوده‌ای دموکراتیک پی می‌افکنند، و روش جدیدی برای آموزش پیش می‌گیرند. پارتیزان‌ها، پس از بیش از صد سال به‌اصطلاح استقلال، تازه امکان تسخیر یونان را به دست یونانیان پیش چشم می‌بینند. ولی متفقین انگلیسی یونان و حکومتی که در خارج از خاک یونان تشکیل شده است و نیز رژیم سازشکاران عقیده‌ای دیگر دارند.

۱۲ اکتبر ۱۹۴۴: چرچیل و استالین توافق می‌کنند که یونان جزو «منطقه‌ی نفوذ» انگلیس شناخته شود. همان روز قوای آلمان آتن و بندر پیرائوس^۴ را ترک

۱. Nea Smyrni 2. F. Oikonomidis 3. Myrto Altinoglou
۴. Piraeus؛ شهری بندری وابسته به آتن با پانصد هزار نفر جمعیت. فاصله‌اش تا آتن حدود ده کیلومتر است. م.

می‌کنند. تئودوراکیس واسیلیس زانوس^۱ رئیس سرویس امنیت ا.ا.م. را در فالپرو^۲ ملاقات می‌کند. به کمک هم ستاد نیروی هوایی آلمان^۳ را خلع سلاح می‌کنند. اسلحه را به گروه «لرد بایرون» که از دانشجویان متشکل شده و یانیس زناکیس^۴ عضو آن است تحویل می‌دهند. زناکیس همان است که بعدها آهنگساز معروف جهانی خواهد شد.

۱۴ اکتبر ۱۹۴۴: «ارتش آزادیبخش» انگلیس در بندر پیرائوس پیاده می‌شود. فرمانده ارتش انگلیسی و سیاستمداران قدیمی پارتیزان‌ها را به اطاعت می‌خوانند. ولی پارتیزان‌ها نمی‌خواهند شرایط قبل از جنگ دوباره برقرار شود.

۳ دسامبر ۱۹۴۴: تئودوراکیس با دسته‌ی خود که در نئا سمیرنی متشکل شده‌اند به تظاهراتی علیه «اشغالگران جدید» دست می‌زنند. قوای انگلیسی به جمعیت بی‌دفاع تیراندازی می‌کنند. عده‌ای کشته و زخمی می‌شوند. تئودوراکیس پرچمی را به خون رفیقی که کشته شده است آغشته می‌کند و به پیشروی خود به سوی سنگرها ادامه می‌دهد تا این‌که به ضرب قنداق تفنگ یک سرباز انگلیسی بر زمین می‌غلند.

۴ دسامبر ۱۹۴۴: قوای انگلیسی فرمان ریشه‌کن کردن پارتیزان‌های یونانی را صادر می‌کند. سازمان نظامی ا.ا.م. قوایی به آتن گسیل می‌دارد. به مدت شش هفته نبرد طاقت‌فرسایی در پایتخت یونان درمی‌گیرد. هفت هزار و پانصد نفر از قوای مقاومت ملی به اسارت انگلیسی‌ها درمی‌آیند و به بازداشتگاه ال‌دبا^۵ واقع در لیبی فرستاده می‌شوند. انزجار جهان آزاد عکس‌العملی سخت و همگانی است. تئودوراکیس می‌گوید: «اغلب دوستانم ناجوانمردانه هدف گلوله قرار گرفتند و کشته شدند.»

۱۳ فوریه‌ی ۱۹۴۵: در شهر وارکیزا^۶ احزاب توافق می‌کنند که کلیه‌ی گروه‌های مقاومت ملی خلع سلاح شوند و در عین حال وعده می‌دهند که کسانی که طی دوران اشغال کشور به میهن خیانت کرده‌اند تحت محاکمه قرار گیرند. ولی به زودی معلوم می‌شود که این توافق اقدامی یکجانبه برای خلع سلاح کردن

1. Vasilis Zanos 2. Faliro 3. Luftwaffe 4. Yannis Xenakis
5. El Daba 6. Varkiza

ارتش ملی و به منظور بی‌اثرکردن خواست‌های سیاسی آن بوده است. در بهار، تئودوراکیس در خیابان مورد حمله‌ی گروهی از «همشهری‌های متنفّر» قرار می‌گیرد. این گروه یکی از دار و دسته‌های تروریستی فراوانی است که در خدمت حکومتند. چند هفته بعد، پس از کشف یک چاپخانه‌ی مخفی در منزل یکی از دوستانش، توقیف می‌شود. چند نفر از دوستان متنفذش او را از بازداشتی بلندمدت نجات می‌دهند. بسیاری از کسانی که با او بازداشت شده بودند بیست سال بعد از زندان آزاد خواهند شد.

۱ ژوئن ۱۹۴۵: محاکمه‌ی سازشکاران با سه حکم اعدام، که هیچ‌یک اجرا نمی‌شود، پایان می‌یابد. حتی یانیس رالیس^۱ رئیس حکومت پوشالی یونان که طی اشغال آلمانی‌ها مسئول مستقیم مرگ ده‌ها یونانی بود، به اعدام محکوم نشد. زندگی سیاسی به عمد در انحصار ناسیونالیست‌ها قرار می‌گیرد. پارتیزان‌ها کمونیست هستند، یعنی از شاگردان ابلیس تلقی می‌شوند. گروهان‌های امنیتی یونانی که در زمان جنگ به دست آلمانی‌ها و به منظور مبارزه علیه نهضت مقاومت ملی به وجود آمده بودند اینک در مقام متحدان حکومت در سرکوبی «دشمنان ملت» پذیرفته می‌شوند. جای تعجب نیست، هر چه باشد هیتلر هم ضدکمونیست بود.

ژانویه‌ی ۱۹۴۶: تئودوراکیس عقاید خود را در خصوص سیاست فرهنگی مقاومت ملی، طی کنگره‌ی ا.پ.ا.ن. ارائه می‌کند.

۲۶ مارس ۱۹۴۶: در آتن تظاهراتی به مناسبت انتخابات پارلمان برپا می‌شود. جمعیت تظاهرکنندگان «سرود سروان زاخاریاس» را می‌خوانند. تئودوراکیس در صف اول است. ولی قبل از رسیدن به میدان سیتتاگما^۲ با هجوم بزرگ نیروهای پلیس متوقف می‌شوند. سربازان، با فرمانی کوتاه، تئودوراکیس را محاصره می‌کنند، خود را به روی او می‌اندازند و کتکش می‌زنند. تئودوراکیس بی‌هوش بر زمین می‌افتد. او را با آمبولانسی دور می‌کنند. هنگامی که چشم می‌گشاید، خود را روی میزی در میان مردگان می‌یابد. او را در مرده‌خانه‌ی بیمارستانی گذاشته‌اند.

۲۷ مارس ۱۹۴۶: یکی از روزنامه‌های بامداد به اختصار اعلام می‌کند که تظاهرات روز گذشته یک قربانی داشته است و آن تئودوراکیس است. دوستانش او

را به بیمارستانی قابل اطمینان انتقال می‌دهند و شکستگی جمجمه‌اش مورد عمل جراحی قرار می‌گیرد. وقتی پس از دو ماه از بیمارستان مرخص می‌شود، دید یکی از چشمانش ضعیف شده است.

۱ سپتامبر ۱۹۴۶: سلطنت‌طلبان انجام رفراندومی را برای بازگشت او به مردم تحمیل می‌کنند. به رغم فشار و اعمال نفوذ فراوان، اکثریت ضعیفی به این بازگشت رأی موافق می‌دهند.

۲۷ سپتامبر ۱۹۴۶: جورج دوم در مقام پادشاه اقلیت سلطنت‌طلب، و به عنوان بهانه‌ی ملی مراجعت می‌کند. تصفیه‌ی عناصر سرخ به نام ارتش او ادامه می‌یابد.

۱۲ مارس ۱۹۴۷: دکترین ترومن اعلام شده است. بریتانیای کبیر باید از منافع خود در مبارزات داخلی یونان صرف‌نظر کند. متحدان محلی آن‌ها خود را بیش از اندازه ضعیف نشان داده‌اند و برای «قدرت جهانی» سابق مشکلی لاینحل ایجاد کرده‌اند. برابر متن آسمانی این دکترین، ایالات متحده «مسئولیت» حفظ یونان را در قلب جهان غرب، با سرازیرکردن میلیون‌ها دلار که صرفاً برای سازمان‌دادن به قوای نظامی منظور شده است، به عهده می‌گیرد. از این تاریخ به بعد تعیین و تنظیم خط‌مشی سیاست داخلی یونان با ایالات متحده‌ی امریکا است.

ژوئیه‌ی ۱۹۴۷: فقط طی یک هفته ده‌هزار نفر از افراد نهضت مقاومت در آتن بازداشت می‌شوند. تئودوراکیس نیز جزو آن‌هاست. پس از دو هفته، بازداشت‌شدگان را با رنج و عذاب بسیار به پسیتالیا^۱ منتقل می‌کنند که جزیره‌ای است خشک در دریای اژه، میان آتن و کورنت^۲. حتی در روزهایی که گرما طاقت‌فرساست، به زندانیان آب داده نمی‌شود. دو هفته بعد آن‌ها را به جزیره‌ی ایکاریا^۳ در نزدیکی ساحل ترکیه منتقل می‌کنند. در آن‌جا تئودوراکیس واسیلیس زانوس را بازمی‌یابد و این همان دوستی است که سه سال پیش با او نیروی هوایی آلمان را خلع سلاح کرده بود. در ایکاریا، آزادی بیش‌تری به زندانیان داده می‌شود. تئودوراکیس اغلب زانوس را می‌بیند. ترانه‌های محلی را که از دوستان زندانی‌اش یاد می‌گیرد یادداشت می‌کند و برای آن‌ها آهنگ می‌سازد.

۷ سپتامبر ۱۹۴۷: حکومتی ائتلافی تحت ریاست سوفولیس^۱ تشکیل شده است. به علت روش مسالمت آمیزی که نسبت به « سرخ‌ها » در پیش گرفته است، از پیش محکوم به شکست است. با این حال تعداد زیادی از زندانیان از فرمان عفو عمومی این حکومت سود می‌جویند. تئودوراکیس و زانوس با کشتی به آتن بازمی‌گردند. اندکی بعد تعقیب و تصفیه دوباره آغاز می‌شود. قتل و اعدام همچنان ادامه دارد.

۲۴ دسامبر ۱۹۴۷: حکومت پارتیزانی تحت رهبری مارکوس وافیادیس^۲ در کوهستان تشکیل می‌شود. جنگ داخلی صورتی رسمی به خود می‌گیرد. حزب کمونیست به تئودوراکیس دستور می‌دهد که به پارتیزان‌های مسلح بپیوندد. ولی جاده‌های اطراف آتن همه بسته است. ناچار زمستان را در آتن می‌گذرانند. چون تحت تعقیب است از پناه‌جستن به دوستان و اقوامش خودداری می‌کند. شب‌ها را به همراهی دوستش پاولوس (پاپامرکوریو)^۳ میان تخته‌سنگ‌ها یا در کارگاه‌های ساختمانی می‌گذرانند. قبل از آن‌که در تناثر پیرائوس کاری به دست آورد، به بیماری ریوی مبتلا می‌شود. نقش اصلی نمایش را ملینا مرکوری^۴ ایفا می‌کند. تئودوراکیس مخفیانه برای نواختن پیانو و شرکت در تمرین‌های همخوانی به کنسرواتوار می‌رود. هر چهارشنبه با میرتو آلتینوگلو در کافه‌ای قرار ملاقات دارد. پس از آن با هم به سینما می‌روند. در سینما، تئودوراکیس با بسته‌ای لباس تمیز به توالی می‌رود و با بسته‌ای لباس کثیف خارج می‌شود. سرانجام روزی نمی‌تواند در برابر وسوسه‌ی دیدار پدر و مادرش مقاومت کند و به محله‌ی نئا سمیرنی به دیدن آن‌ها می‌رود و پس از چند ساعت پلیس بر در می‌کوبد. سپس نوبت پاولوس است که بازداشت شود و شکنجه ببیند. در زیر شکنجه یک مهره‌ی ستون فقراتش را می‌شکنند. به مرگ محکوم می‌شود و برابر جوخه‌ی اعدام قرار می‌گیرد. تئودوراکیس بعدها ترانه‌ی « برادر مقتول » را به یاد پاولوس خواهد سرود.

ژوئن ۱۹۴۸: تئودوراکیس پس از بازجویی‌های پلیس در نئا سمیرنی، با یک کشتی باری امریکایی به جزیره‌ی ایکاریا باز آورده می‌شود. آن‌جا از مرگ واسیلیس

1. Sofulis
3. Pavlos (Papamerkouriou)

2. Markos Vafiadis
4. Melina Mercouri

زانوس مطلع می‌شود. همچنین خبر مرگ ماکیس کارلیس^۱ که یکی از دوستان دوران تریپولیس است به او می‌رسد. او که از سربازان قوای دولتی بود، در زد و خورد با پارتیزان‌ها کشته شده است. تئودوراکیس یک سمفونی به یاد این دو قربانی جنگ برادرکشی تنظیم می‌کند.

دسامبر ۱۹۴۸: تبعیدیان جوان ایکاریا که هنوز خدمت سربازی خود را انجام نداده‌اند به جزیره‌ی ماکرونیسوس^۲ انتقال داده می‌شوند. دولت در این جزیره که در جنوب شرقی آتیکا^۳ واقع شده است « مرکز تجدید تربیتی » برای کسانی که به « ویروس سرخ » آلوده شده‌اند تأسیس کرده است. و این تجدید تربیتی اساسی است. از سی هزار تبعیدی‌ای که در این جزیره هستند اکثریتشان را گروگان‌هایی تشکیل می‌دهد که در مبارزه‌ی چریکی بر علیه دولت دستگیر شده‌اند. به کوچک‌ترین بهانه آتش کینه باعث کشتارهای دسته‌جمعی زندانیان می‌شود.

یک شب پس از پایان کار پرمحنت اجباری روی جاده‌هایی که هرگز به کاری نخواهند آمد تئودوراکیس نخستین بار « مرثیه‌ی زانوس و کارلیس » را می‌نوازد. یانیس ریتسوس شاعر نیز میان زندانیان ماکرونیسوس است. منشأ بیماری سل او و تئودوراکیس مربوط به همین دوران است.

۲۹ فوریه‌ی ۱۹۴۹: پنج هزار تن از هم‌زنجیران تئودوراکیس را در تنگه‌ای که به دریا منتهی می‌شود گرد می‌آورند. تجدید تربیت شروع می‌شود و آن‌ها را زیر آتش مسلسل می‌گیرند. صدها نفر از آن‌ها کشته یا زخمی می‌شوند. از زنده‌ماندگان دعوت می‌شود که اعلامیه‌ی وفاداری خود را به دولت امضا کنند. این تشریفات برای پذیرفته‌شدن افراد در ارتش لازم است. این عمل آن‌قدر تکرار می‌شود تا سی و پنج نفر از آن‌ها بیش‌تر زنده نمی‌مانند و بعدها از این عده پانزده نفر تیرباران خواهند شد. سردبیر آینده‌ی نشریه‌ی یومیه‌ی دست‌چپی آوگی^۴ پ. پاراسکه‌ووپولوس^۵ (که در ۱۹۶۷ به لرس^۶ تبعید خواهد شد) جزو بیست نفر باقی‌مانده است. لئونیداس کیرکوس^۷ نماینده‌ی آینده‌ی مجلس از حزب ا.آ.د. (اتحاد دموکراتیک دست‌چپی) نیز از امضای این تنفرنامه و اظهار وفاداری

1. Makis Karlis
5. P. Paraskevopoulos
2. Makronisos
6. Leros
3. Attica
7. Leonidas Kyrkos
4. Avgi

خودداری می‌کند. او را در کیسه‌ای می‌کنند و چندین بار در دریا فرو می‌برند تا از هوش می‌رود. (کیرکوس در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ در آورف^۱ زندانی خواهد شد.)
تئودورا کیس همه روزه شاهد «دعوت به خدمت نظام فعال است».

۲۵ مارس ۱۹۴۹: در سالروز شروع جنگ استقلال، ملکه فردریکای^۲ یونان، عضو سابق جوانان هیتلری، از زندانیان «گمراه» ماکرونیسوس دیدن می‌کند. جورج دوم در مارس ۱۹۴۷ درگذشته و برادرش پل شوهر ملکه فردریکا به سلطنت رسیده است.

۲۶ مارس ۱۹۴۹: یک روز بعد از این دیدار ناهنجار سیاه، تئودورا کیس و همسالانش را به «خدمت» دعوت می‌کنند. سیصد نفر، از جمله تئودورا کیس، از امضای موافقتنامه خودداری می‌کنند. آن‌ها را جمعاً بازداشت می‌کنند و به مدت ده ساعت با باتون کتک می‌زنند. تئودورا کیس بی‌هوش و ناتوان بر زمین می‌غلتد. سربازی آن‌قدر سینه‌اش را زیر لگد می‌گیرد تا بی‌هوش می‌شود. همان شب، لوریس^۳، دژخیم معروف کارشناس شکنجه روی استخوان‌های قربانیان، شخصاً شکنجه‌ی او را به عهده می‌گیرد. تئودورا کیس را روی میزی می‌بندند، و لوریس با مهارتی حرفه‌ای شروع به پیچاندن پاهای او می‌کند. این «نوازش‌ها» با انجام عملی که تخصص ویژه‌ی لوریس است و شکستن ساق پای راست تئودورا کیس پایان می‌یابد. دوستی از اهالی کرت دست تئودورا کیس را که هنوز بی‌هوش است می‌گیرد و علامت صلیبی روی ورقه‌ای کاغذ رسم می‌شود. پزشکی انتقال فوری تئودورا کیس را به بیمارستان نظامی شماره‌ی ۴۰۱ تجویز می‌کند. زندانیان مشرف به موت را به این بیمارستان انتقال می‌دادند به طوری که از ماکرونیسوس بسیار به ندرت محل مرگ اعلام می‌شد. پدر تئودورا کیس برحسب تصادف از این انتقال خبردار می‌شود و به آن‌جا می‌رود. چندین بار از جلو برانکار پسرش می‌گذرد ولی او را نمی‌شناسد. تئودورا کیس او را می‌بیند ولی نمی‌تواند با او حرف بزند. استخوان فکش از جا درآمده است. دو ماه بعد، از بیمارستان نظامی ۴۰۱ مرخص می‌شود.

سپتامبر ۱۹۴۹: قوای دولتی در آخرین درگیری‌های جنگ داخلی پیروز می‌شوند.

1. Averof 2. Frederica 3. Loris

تابستان ۱۹۵۰: تئودورا کیس به رغم اغتشاش این سال‌های آزماینده، موفق به گذراندن امتحان نهایی کنسرواتوار آتن می‌شود و به «خدمت سربازی» ادامه می‌دهد. به همراهی گروهی موسیقیدان به الکساندروپولیس^۱ اعزام می‌شود. پانزده روز بعد که فرمانده‌اش از گناهان گذشته‌ی او مطلع می‌گردد، سرش را می‌تراشد و به زندانش می‌اندازد و او را تهدید می‌کند که مجدداً به زندان ماکرونیسوس انتقالش خواهد داد. تئودورا کیس در منتهای ناامیدی با خوردن باروت اقدام به خودکشی می‌کند. او را به بیمارستانی در تسالونیک^۲ منتقل می‌کنند و آن‌جا، پس از انجام شست‌وشوی معده، نامش را در بخش بیماران روانی ثبت می‌کنند. وضع این‌جا از ماکرونیسوس بدتر است. این‌جا نیز زبانی جز زبان شکنجه معمول نیست؛ بیماران روانی را کتک می‌زنند تا وادار به سکوتشان کنند. پدر تئودورا کیس به کمکش می‌رسد. او را به آتن و سپس به کرت منتقل می‌کنند. در کرت، خدمت خود را در پست مسئول انبار ادامه می‌دهد.

اوت ۱۹۵۱: حزب «اتحاد دموکراتیک دست‌چپ‌ها» ا.آ.د. تأسیس می‌شود.

تابستان ۱۹۵۲: تئودورا کیس از خدمت مرخص می‌شود. خدمت وظیفه‌اش را به پایان رسانیده است. در آتن ابتدا در روزنامه‌ی پرودفتیکی^۳ آلاگی^۲ و سپس در روزنامه‌ی آوگی منتقد موسیقی می‌شود و ضمن آثار دیگر، آهنگ باله‌ی اورفئوس^۴ را تنظیم می‌کند.

۱۹۵۳: تئودورا کیس نخستین موسیقی فیلم خود را تنظیم می‌کند. و با پانزده هزار دراخما^۴ با میرتو آلتینوگلو که در این مدت تحصیلات خود را در رشته‌ی پزشکی به پایان رسانیده است ازدواج می‌کند. تئودورا کیس اولین بیمار اوست. ده سال رنج و محنت آثار خود را بر سلامتی او باقی گذاشته است. «تب ماکرونیسوس» از همه وحشتناک‌تر است. تا چند سال، تنها یادآوری دوران اردوگاه کار اجباری کافی است که او را چنان فلج کند که بستری شود.

۱۹۵۴: بورس تحصیلی‌ای نصیبش می‌شود و به پاریس می‌رود. تحت سرپرستی و هدایت اوژن بیگو^۵ به کنسرواتوار پاریس می‌رود.

1. Alexandropolis 2. Prodeftiki Allagi 3. Orpheus

۴. Drachma؛ واحد پول یونان. م.

5. Eugène Bigot

۱۹۵۵: شش ماه پس از ورودش به پاریس، «سوناتین برای پیانو» خود را به دانشسرا ارائه می‌کند.

۵ اکتبر ۱۹۵۵: شاه کلیه‌ی رهبران حکومت را از کار برکنار، و کنستانتین کارامانلیس^۱ سیاستمدار جوان و نسبتاً گمنام را به ریاست حکومت منصوب می‌کند. طی هشت سال زمامداری کارامانلیس اوضاع به‌ظاهر آرام است. ولی جزایر و زندان‌ها همچنان پر از زندانیان سیاسی است. دموکراسی ظاهری تمام مخالفان را بی‌رحمانه خرد و لگدمال می‌کند.

۱۹۵۶: تئودوراکیس نخستین سفارش سینمایی بین‌المللی خود را دریافت می‌کند و آن تنظیم موسیقی فیلم تاریکی بر فراز کرت^۲ اثر پاول و پرسبورگر^۳ است. او نخستین اتومبیل خود را که یک اپل است می‌خرد.

۱۹۵۷: تئودوراکیس در مقام عضو هیئت اعزامی یونان در فستیوال جوانان مسکو شرکت می‌کند و یک مدال طلا برای تصنیف «سویت شماره‌ی یک برای ارکستر و پیانو» به او تعلق می‌گیرد.

۱۹۵۸: یک شب ضمن این‌که میرتو به دنبال خرید لوازم رفته است در اتومبیل به خواندن منظومه‌ی «سنگ قبر» اثر یانینس ریتسوس می‌پردازد. وقتی میرتو باز می‌گردد، او برای هشت بند از این اشعار آهنگ ساخته است. این رویداد بعدها به منزله‌ی نقطه‌ی عطفی در زندگی تئودوراکیس به حساب خواهد آمد. حیثیت بین‌المللی هنری او رو به تزاید است. به همین جهت است که تنظیم و تصنیف موسیقی سه‌باله‌ی آنتیگونه^۴ برای مارگوت فونتین^۵ از لندن، دل‌باختگان تروئل^۶ و آتش بر باروت^۷ برای لودمیلا چرینا^۸ از پاریس به او پیشنهاد می‌شود. این‌باله‌ها طی سال ۱۹۵۹ به ترتیب در کاونت گاردن^۹ و در تئاتر سارا برنار^{۱۰} موفقیتی عظیم کسب خواهند کرد.

۱۹۵۹: دختر او، مارگاریتا^{۱۱} در ماه نوامبر متولد می‌شود. تئودوراکیس طی

1. Konstantin Karamanlis
3. Powell & Pressburger
6. *Les Amants de Tέρuel*
8. Ludmilla Tcherina
11. Margarita

2. *Night on Crete*
4. *Antigone*
5. Margot Fonteyn
7. *Le feu aux poudres*
9. Covent Garden 10. Sara Bernhardt

دیداری از یونان تماس‌های قدیم را مجدداً برقرار می‌سازد و روابطی جدید ایجاد می‌کند.

۱۹۶۰: مانوس هاجیداکیس^۱ قطعه‌ی «سنگ قبر» را اجرا می‌کند. رهبری ارکستر را خود و تکنوازی را نانا موسکوری^۲ به عهده می‌گیرند. این اجرا موفقیتی بزرگ کسب می‌کند. حتی ترانه‌های این قطعه به‌رغم سابقه‌ی سیاسی تئودوراکیس از رادیوی یونان پخش می‌شود ولی خود او از این اجرا راضی نیست. به این سبب خود ارکستری ترتیب می‌دهد. با تکنوازی گریگوریس بیتیکوتسیس^۳ «سنگ قبر» را به سبک خاص خود اجرا می‌کند. و این اجرایی است که براساس سنت ملی یونان استوار است، سنتی که مورد تحقیر و بی‌اعتنایی است ولی سراسر شور زندگی است. سرنوشت تئودوراکیس چنین بوده است که باز به درون توفانی از کشمکش‌ها در سطح مملکتی کشانیده شود. مردم به دو دسته‌ی طرفدار هاجیداکیس و تئودوراکیس تقسیم می‌شوند. این دو گروه در جلسات بحث و انتقاد و در کافه‌ها و صفحات روزنامه‌ها با هم به مصاف می‌پردازند. در پس صورت ظاهر بحث هنری، معارضه‌ی عمیق سیاسی سال‌های سی و چهل پنهان است. مردم مطیع فروکوفته در این نزاع بین دو آهنگساز فرصتی برای اظهار وجود می‌یابند. تئودوراکیس تصمیم می‌گیرد که به یونان بازگردد و در این مبارزه شرکت کند. این تصمیم با بیدار شدن آگاهی سیاسی جوانان همزمان است. تئودوراکیس با ارائه کردن پیوسته‌ی ترانه‌ها و اپراهای جدید به عرصه‌ی جدال، نماینده‌ی این تحول است. می‌گوید: «به ملت من گفته‌اند که هیچ نیست. من با موسیقی ام به آن‌ها می‌گویم که کشور ما بزرگ و زیباست و به همه کاری تواناییم. یونان می‌تواند در خوشبختی زندگی کند.»

مه‌ی ۱۹۶۰: پسرش یورگوس^۴ در پاریس به دنیا می‌آید. تئودوراکیس در تمام یونان مسافرت می‌کند و همه‌جا کنسرت می‌دهد. اغلب ژاندارمری محل می‌کوشد که از برقراری این کنسرت‌ها جلوگیری کند. مردم را از شرکت در آن‌ها منع می‌کنند. آلات موسیقی اجراکنندگان را می‌شکنند و به میان شرکت‌کنندگان، اخلاک‌گر

1. Manos Hadjidakis
2. Nana Mouskouri
3. Grigoris Bithikotsis
4. Yorgos

می فرستند. یک بار تئودوراکیس در نائوسا^۱ در میان چنین اغتشاشی میکروفون به دست می گیرد و می گوید: «هم اکنون ترانه‌ی "برادر مقتول" را نوشتم. این ترانه از جنگ داخلی و برادرکشی سخن می گوید. سرانجام دشمنان به دوست مبدل می شوند. آنچه متحدان می کند نیرومندتر از آن چیزی است که از هم دورمان می کند.» مقدمات انتخابات در یونان آماده می شود. طی نمایش آنتیگونه در اپرای اشتوتگارت^۲ تئودوراکیس علیه رژیم وحشت که در یونان به منظور تحمیل قدرت بر مردم اعمال می شود سخن می گوید. او را تهدید می کنند که: «اگر به یونان بازگردی، کشته خواهی شد.» تئودوراکیس در جواب تاریخ و ساعت ورودش را به فرودگاه آتن معین می کند. گروهی از دانشجویان با خواندن ترانه هایش از او استقبال می کنند.

۲۹ اکتبر ۱۹۶۱: کارامانلیس در انتخابات پیروز می گردد. بعدها معلوم می شود که این مفتضح ترین انتخابات ساختگی در تاریخ یونان جدید بوده است. در اجرای نقشه‌ی پریکلس^۳ (که پاپادوپولوس^۴ دبیر ویژه اش بود) افسران و سربازان ساده هریک گاهی در سی محل مختلف رأی داده اند. نام اشخاصی که مدت ها پیش مرده بودند و موارد بسیاری از این قبیل در صورت های انتخاباتی دیده می شد. جورج پاپاندرو^۵ گروه مخالفی برای «مبارزه‌ی خستگی ناپذیرش» علیه رژیم گرد می آورد. طی سال های آینده، یونان شاهد تظاهرات دانشجویان و کارگران و نیز تجاوزها و سوء استفاده های مکرر دولتیان از قدرت خود خواهد بود.

مارس ۱۹۶۲: دانشجویان در طی تظاهراتی می خواهند که به آموزش و پرورش اعتبار بیش تری تخصیص یابد. ۱۵٪ کل بودجه، تئودوراکیس در جدال بین نیروی پلیس و دانشجویان مداخله می کند و به شدت مضروب می شود. همان شب ترانه ای می نویسد که یک سال بعد سرود جوانان لامبراکیس^۶ خواهد شد.

تابستان ۱۹۶۲: علائم بیماری سل در تئودوراکیس ظاهر می شود. دو ماه در

1. Naoussa

2. Stuttgart

3. Pericles

4. Papadopoulos

5. George Papandreou

6. Lambrakis

آسایشگاه ادوارد هفتم^۱ در لندن و دو ماه نیز در آسایشگاهی نزدیک آتن بستری می شود. پس از خروج از آسایشگاه ارکستر کوچک آتن «م.او.آ.» را با همکاری سی نوازنده تشکیل می دهد.

دسامبر ۱۹۶۲: مانولیس گلزوس قهرمان مقاومت که از ۱۹۵۸ به اتهام جاسوسی زندانی بود آزاد می شود. (در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ به لرس تبعید خواهد شد.)

۲۱ آوریل ۱۹۶۳: نهضت صلح اولین راهپیمایی ماراتون^۲ را برپا می کند. چندین هزار نفر، از جمله تئودوراکیس، بازداشت می شوند. تنها گریگوریس لامبراکیس به سبب مصونیت پارلمانی اش موفق می شود که راهپیمایی را تا آخر ادامه دهد. لامبراکیس ورزشکار معروفی است و بارها در مسابقات بالکان به مقام قهرمانی رسیده است. او پزشک و استاد ممتاز دانشگاه آتن است.

۲۲ مه ۱۹۶۳: لامبراکیس پس از برگزاری یک میتینگ صلح در تسالونیک^۳ در وسط خیابان و پیش چشم افراد پلیس و ژاندارم ها مضروب و به وضع مهلکی مجروح می شود. جورج تساروخاس^۴ نیز به سختی مجروح می شود. جمجمه اش در اثر ضربه های وارده می شکنند. او نیز نماینده ی پارلمان و عضو فراکسیون اتحاد دموکراتیک افراطی است.

۲۷ مه ۱۹۶۳: لامبراکیس در سحرگاه می میرد. موج بهت و ناامیدی، به خصوص میان جوانان یونان، به کینه ای آتشین علیه مقامات دولتی تبدیل می شود. مردم آنچه را که بعدها معلوم خواهد شد از هم اکنون حدس زده اند. می دانند که قتل لامبراکیس کار دولت است (تعدادی از مسئولان «خرده پا» محکوم خواهند شد. شورای سرهنگ ها در سپتامبر ۱۹۶۹ دو افسر ژاندارمری را که در این سوء قصد عاملان اصلی بودند تبرئه خواهد کرد).

۲۸ مه ۱۹۶۳: نیم میلیون نفر در آتن در تشییع جنازه ی لامبراکیس شرکت می کنند و فریاد می زنند: «لامبراکیس زنده است»، «دموکراسی»، «هر جوان، یک لامبراکیس».

۳۱ مه ۱۹۶۳: «قانونی کلی است که آدمکش ها در خون قربانیان خود غرقه

1. Edward VII

2. Marathon

3. Georges Tsarouchas

خواهند شد. مافیا^۱ که گرداننده‌ی این سندیکای جنایتکاران است و خون ملت ما را در جام می‌کند، خطایی شوم مرتکب شده است. با انتخاب لامبراکیس به عنوان قربانی داور و خون‌خواهی قهار را به دست خود برای خود برگزیده است. تنها یک لامبراکیس برای فرستادن تمام آن‌ها به گور کفایت می‌کند. یونان با ازدست‌دادن لامبراکیس هزاران لامبراکیس به دست آورده است. هزاران خورشید که آتش سینه‌ی لامبراکیس را شعله‌ور و یاد او را زنده می‌دارند.» (نقل از مقاله‌ی تئودوراکیس در نشریه‌ی یومیه‌ی آتینائیکی^۲.)

اول ژوئن ۱۹۶۳: به دنبال اغتشاش سیاسی روزافزون، به‌خصوص به سبب قتل لامبراکیس، کنستانتین کارامانلیس استعفا می‌دهد.

هشتم ژوئن ۱۹۶۳: بیست نفر دانشمند، هنرمند، کارگر، دانشجو و روزنامه‌نویس یونانی گرد هم جمع می‌شوند و «جمعیت جوانان لامبراکیس» یا لامبراکیدس^۳ را تأسیس می‌کنند. بعدها تئودوراکیس به ریاست این جمعیت انتخاب می‌شود.

۳ نوامبر ۱۹۶۳: انتخابات پارلمان انجام می‌شود. اتحاد میانه‌روها متعلق به جورج پاپاندرئو نیرومندترین گروه سیاسی معرفی می‌شود ولی اکثریت مطلق به دست نمی‌آورد زیرا می‌خواهد در آن واحد با راست و چپ مبارزه کند. این وضع ایجاد می‌کند که گروه‌های مختلف بار دیگر صف‌آرایی کنند و به مبارزه‌ی انتخاباتی بپردازند.

شانزدهم فوریه‌ی ۱۹۶۴: انتخابات پارلمان به عمل می‌آید. تئودوراکیس در انتخابات دوم به نمایندگی پیرائوس انتخاب می‌شود. اتحاد میانه‌روها ۵۳٪ آرا را به دست می‌آورد و دولت را تشکیل می‌دهد ولی قدرت حکومت، جز به‌ظاهر، در دست دولت پاپاندرئو نیست. با آن‌که به انجام پاره‌ای اصلاحات، به‌ویژه در زمینه‌ی آموزش و پرورش، موفق می‌شود و اکثریت زندانیان سیاسی را آزاد می‌سازد، ولی قدرت راستین در دست عناصر محافظه‌کار طرفدار سلطنت، از نظامی یا غیرنظامی است. کمی پس از انتخابات، پادشاه پل می‌میرد و پسرش کنستانتین^۴ جانشین او می‌گردد.

1. Mafia

2. Athinaiki

3. Lambrakides

4. Constantine

اکتبر ۱۹۶۴: تئودوراکیس نخستین اوراتور یوی بزرگ خود را به نام آکسیون استی^۱ اجرا می‌کند. نیروی او بین تلاش‌های سیاسی و هنری‌اش قسمت شده است. ۱۵ دسامبر ۱۹۶۴: تئودوراکیس نامه‌ای دریافت می‌کند به این مضمون که: «اگر پلیس هنوز به تو چیزی نگفته است، بدان که از دست ما رهایی نخواهی یافت. مثل لامبراکیس کشته خواهی شد. ک.ک.ک. (کو کلوکس کلان)^۲»

۱۵ ژوئیه‌ی ۱۹۶۵: پاپاندرئو در صدد برمی‌آید که زمام اموراتش را در دست گیرد و به این ترتیب رئیس راستین حکومت یونان گردد. ولی توسط پادشاه جوان از کار برکنار می‌شود. چند ماه بعد کنستانتین موفق می‌شود اکثریتی پارلمانی برای پشتیبانی رئیس جدید دولت خود تدارک کند و با شکست مقررات و بی‌اعتنایی به عرف پارلمانی باعث ایجاد بحران سیاسی می‌شود که در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ منجر به روی کار آمدن نظامیان خواهد شد. تظاهرات شدید هفته‌های بعد به شدت از طرف لامبراکیس‌ها که تعدادشان به نحو چشمگیری رو به افزایش است پشتیبانی می‌شود.

۱۹ ژوئیه‌ی ۱۹۶۵: آماده‌باش ارتش یونان. جورج پاپاندرئو پس از برکناری از سمت خود از ظاهر شدن در جمع خودداری کرده است تا از برانگیختن اغتشاش جلوگیری کند. ولی اکنون اعلام می‌کند که از منزل خود واقع در حومه‌ی آتن به دفتر کارش در شهر خواهد رفت. حدود یک میلیون تن از مردم آتن در مسیر اجتماع و ابراز احساسات می‌کنند.

۲۱ ژوئیه‌ی ۱۹۶۵: تئودوراکیس اقدام به ایراد سخنرانی می‌کند. یکی از لامبراکیس‌ها، به نام سوتیریس پترولاس^۳ که بیست و سه ساله و دانشجوی اقتصاد است، او را میان جمعیت بر شانه حمل می‌کند. نزدیک غروب پترولاس، در اثر انفجار یک نارنجک گاز اشک‌آور که به سرش اصابت کرده است کشته می‌شود. پلیس جسد او را مخفی می‌کند.

۲۲ ژوئیه‌ی ۱۹۶۵: صبح، چند نفر از لامبراکیس‌ها گروهی پلیس را حین به‌خاک سپردن پترولاس در کوکینیا^۴ می‌بینند. تئودوراکیس خبردار می‌شود. به

1. Axion Esti

2. Ku Klux Klan

3. Sotiris Petroulas

4. Kokkinia

کمک ساکنان آن ناحیه موفق می‌شود که جنازه را از چنگ پلیس درآورد. روز بعد صدها هزار نفر جنازه‌ی پترولاس را از کلیسای بزرگ آتن به گورستان همراهی می‌کنند. تئودوراکیس ترانه‌ای به یاد دوست مقتولش می‌نویسد که دهان به دهان مشایعان را فرامی‌گیرد. جمعیت جوانان لامبراکیس، پس از شبیخون کنستانتین علیه دموکراسی به وضع انفجارآسایی توسعه می‌یابد. بیش از دویست باشگاه لامبراکیس در سراسر یونان تأسیس می‌شود. تعداد دقیق اعضا معلوم نیست ولی از پنجاه هزار تجاوز می‌کند. تئودوراکیس به‌طور ناگهانی در رأس بزرگ‌ترین سازمان سیاسی یونان قرار می‌گیرد. اعضای این سازمان نهضتی سیاسی و اجتماعی را شروع می‌کنند. درخت می‌نشانند، کلیساها را معمور می‌کنند، خون می‌دهند، خانه‌های فرهنگی و کتابخانه دایر می‌کنند و کنسرت ترتیب می‌دهند. بارها کوشش می‌شود که اقدامات آن‌ها به زور دینامیت متوقف گردد. سبب واقعی این سوء قصدها پلیس و ژاندارمری محل است. لامبراکیس‌ها به کوچک‌ترین بهانه‌ای بازداشت می‌شوند و حتی کارفرماهایشان را تحت فشار قرار می‌دهند تا عذر آن‌ها را بخواهند.

۱ ژانویه ۱۹۶۶: کنستانتین سخنرانی آغاز سال نو را ایراد می‌کند: «طی سالی که گذشت با افسوس بسیار شاهد بودم که بحث‌های سالم و سازنده‌ی سیاسی به جدال‌های خشونت‌آمیز و غرض‌آلود تبدیل می‌گردد.» و سپس کمونیست‌ها را مسبب و مسئول اغتشاش و هرج و مرج سیاسی می‌داند. با این حساب ۷۰٪ از جمعیت یونان را - از پارتیزان‌های اتحاد میانه‌روها (۵۳٪) تا دست‌چپی‌های افراطی - به کمونیسم متهم می‌کند. نتیجه‌ی مستقیم این سخنرانی این است که پنخس آثار تئودوراکیس از رادیوی دولتی ممنوع گردد. فروش صفحاتش به‌رغم کوشش‌های پلیس در دانستن نام خریداران دو برابر می‌شود. سندیکاها کنسرت‌هایی برای اجرای آثار تئودوراکیس برپا می‌کنند که عموماً با تظاهرات سیاسی پایان می‌یابد. تئودوراکیس در ماه ژانویه «بیانیه‌ی جمعیت لامبراکیس» را منتشر می‌کند. «ما که هستیم؟ چه می‌خواهیم؟ برای چه ما با دشمنند؟» این بیانیه کنستانتین و خانواده‌اش را شدیداً مورد حمله قرار می‌دهد. حملات آن به‌خصوص متوجه‌ی دفتر «اعتبارات ملکه» است که موظف به پس‌دادن حساب نیست.

«اعتبارات ملکه» از پاره‌ای مالیات‌های غیرمستقیم سرچشمه می‌گیرد و یادگار دوران بازسازی بعد از جنگ داخلی است. به منظور کسب وجهه برای خانواده‌ی کنستانتین «وظایف خدمات اجتماعی» از قبیل توزیع اعانه برای آن معین شده بود. ولی امروز کسی نمی‌داند که تمام اعتبارها به صورت اعانه توزیع شده است یا نه. ۲۲ مه ۱۹۶۶: هزارها یونانی و میهمانان بیگانه در راهپیمایی «صلح ماراتون» در آتن شرکت می‌کنند. این راهپیمایی به مناسبت سومین سالروز مرگ لامبراکیس ترتیب داده شده است.

۱۰ ژوئیه ۱۹۶۶: روستاییان شمال یونان از قیمت غلات می‌نالند. دسته‌جمعی به‌طرف تسالونیک روانه می‌شوند. یک واحد نظامی حرکت آن‌ها را متوقف می‌سازد. نتیجه ۱۴۰ نفر زخمی است. طی هشت ماه آینده تظاهرات علیه اقدام‌های ضد پارلمانی کنستانتین پی‌درپی می‌شود. سرانجام کنستانتین تحت فشار مخالفان نرم می‌شود و وعده می‌دهد که انتخابات جدید پارلمان در ۲۵ مه ۱۹۶۷ صورت پذیرد.

۱۹ آوریل ۱۹۶۷: تئودوراکیس می‌کوشد که موافقت پایاندرئو را در تشکیل یک جبهه‌ی میهنی ائتلافی علیه تهدید فاشیسم جلب کند. ۲۰ آوریل ۱۹۶۷: تئودوراکیس تمام روز را در منزل خود در نئا سمیرنی می‌گذراند. میرتو تئودوراکیس مقدمات مسافرت شوهرش را به هلند تهیه می‌کند. کمپانی فیلیپس او را دعوت کرده است.

۲۱ آوریل ۱۹۶۷: ساعت چهار صبح یکی از دوستان دست راستی‌اش به او تلفن می‌کند و خبر می‌دهد که کودتای نظامی - که مدتی پیش بیم آن می‌رفت - صورت گرفته است. زندگی مخفیانه‌ی تئودوراکیس آغاز می‌شود. ساعت شش به اتفاق دوستی نخستین دعوت به مقاومت را تهیه و تنظیم می‌کند.

بعدها معلوم می‌شود که این کودتا توسط ژنرال‌ها صورت نگرفته، بلکه به‌وسیله‌ی یک افسر امنیتی به نام پاپادوپولوس و گروهی از همکارانش انجام گرفته است. ژنرال‌ها خیال داشتند در ۲۳ آوریل به این کار دست یازند. به این ترتیب تغییر رژیم در درون چهارچوب نیروهای حاکم یونان صورت گرفته ولی محتوای رژیم استبداد تغییری نکرده است. شرایط استثنایی نظامی اعلام می‌شود. هزاران

نفر، از جمله تعدادی از زندانیان سیاسی سال‌های ۴۰ و ۵۰، بازداشت و به جزایر «ندامتگاه» اعزام می‌شوند. دولت ۳۰ درصد از درآمد ملی را به دفاع و سرویس‌های امنیتی تخصیص می‌دهد. وزارت نظام اجتماعی در این دولت مقام اول را دارد. این وزارت در دفاتر راهنمای تلفن یازده ستون را اشغال کرده است، حال شماره‌های تلفن وزارت آموزش و پرورش از ۲/۵ ستون تجاوز نمی‌کند. سانسور و شکنجه شریف‌ترین و ارجمندترین واژه‌ها در رژیم جدید است. احراز قدرت شورای سرهنگ‌ها از طریق اجرای نقشه‌ی پرومئوس^۱ سازمان دفاعی آتلانتیک شمالی صورت گرفته است (که عبارت است از بسیج نیرو علیه دشمن داخلی در صورت بروز کشمکش خارجی). همکاری شورا با ستاد سازمان فوق کامل خواهد بود.

۲۳ آوریل ۱۹۶۷: تئودور اکیس دومین اعلامیه‌ی پلی‌کپی شده‌ی خود را منتشر می‌کند.

۲۸ آوریل ۱۹۶۷: جمع‌هی مقدس عید پاک یونانی هاست. سرهنگ‌ها «جشن رستاخیز» تمدن اورتودوکس یونانی را با سخنرانی‌ها و مراسم نیایش مذهبی تهیه می‌بینند. تئودور اکیس مخفیگاه خود را ترک می‌کند تا برای نخستین دیدار با جوانان لامبراکیس که از نخستین موج بازداشت جان به در برده‌اند به شهر برود. تصمیم می‌گیرند که روزنامه‌ی مقاومت را به اسم نئا الادا^۲ منتشر کنند.

۱۲ مه ۱۹۶۷: نخستین صورت کتاب‌های ممنوعه توسط رژیم منتشر می‌شود. این صورت حاوی صدها عنوان از جمله پاره‌ای از تراژدی‌های کلاسیک و نیز یک فرهنگ بلغاری-یونانی است.

۱ ژوئن ۱۹۶۷: امریه‌ی شماره‌ی ۱۳ ارتش:

۱. ما تصمیم گرفته‌ایم و امر می‌کنیم که:

الف. تکثیر و نواختن قطعات موسیقی و ترانه‌های آهنگساز میکیس تئودور اکیس رهبر سابق سازمان «جوانان لامبراکیس» به دلیل این‌که این آهنگ‌ها در خدمت کمونیسم قرار دارند، و
ب. خواندن کلیه‌ی ترانه‌های مورد استفاده‌ی جنبش جوانان کمونیست

1. Prometheus

۲. *Nea Ellada*: به معنی یونان جدید. م.

که طبق ماده‌ی هشتم فرمان مورخ ۶ مه ۱۹۶۷ منحل اعلام گردیده است، به سبب این‌که باعث تحریک احساسات شدید و مبارزه‌جویانه‌ی میان مردم است در سرتاسر کشور ممنوع است.

۲. کسانی که از این امریه سرپیچی کنند بلافاصله در دادگاه نظامی برابر مقررات «شرایط استثنایی نظامی» محاکمه خواهند شد.

ژنرال اودیسه‌آس آنجلیس^۱

(پاول دساو^۲ آهنگساز آلمانی آهنگی با همخوانی مرکب و نه با آلت موسیقی برای این امریه ساخته و آن را به تئودور اکیس تقدیم داشته است.)

۱۲ ژوئیه ۱۹۶۷: «آناناسیا پاناگوپولو^۳ بیست و سه ساله، به گناه سرپیچی از قانون بازداشت و به دادگاه نظامی فرستاده شده است. این دوشیزه یکی از صفحات آهنگساز میکیس تئودور اکیس را در خانه‌ی خود واقع در کوچه‌ی اولپیدون^۴ شماره‌ی ۳۷ روی گرامافون گذاشته و صدای آن را تا حد اکثر ممکن بالا برده است. در خانه‌ی او دوازده صفحه پیدا شد که تماماً ضبط گردیده.» (نقل از نشریه‌ی روزانه‌ی الفتروس کوسموس^۵.)

۲۱ اوت ۱۹۶۷: تئودور اکیس بازداشت شده است. او را به ستاد پلیس امنیت واقع در خیابان بوبولیناس^۶ شماره‌ی ۱۸ می‌برند. صبح روز بعد او را به سلول شماره‌ی ۴ در طبقه‌ی چهارم منتقل می‌کنند.

۲ نوامبر ۱۹۶۷: تئودور اکیس دست به اعتصاب غذا می‌زند. علت اعتصاب اعتراض به شرکت ندادن او در دادرسی دوستان بازداشت‌شده‌ی جبهه‌ی میهن است. ده روز بعد او را درحالی‌که از هوش رفته است به بیمارستان زندان آوروف^۷ منتقل می‌کنند. مقامات امنیتی به این دلیل از شرکت او در دادرسی خودداری کرده‌اند که می‌خواهند در برابر افکار عمومی وانمود کنند که توقیف او در اثر خیانت دوستانش بوده و در نتیجه او نیز به سازمان خیانت کرده است.

۹ نوامبر ۱۹۶۷: «چهارشنبه‌ی گذشته، دادگاه نظامی تسالونیک، شخصی به

1. Odysseas Angelis

2. Paul Dessau

3. Athanassia Panagopoulou

4. Evelpidon

5. *Eleftheros Kosmos*

6. Bouboulinas

7. Averof

نام کنستانتینوس داوتیس^۱ بیست و چهار ساله را به جرم فروختن یک صفحه‌ی موسیقی ممنوعه از میکیس تئودوراکیس، به چهار سال زندان محکوم کرده است.» (نقل از A.F.P.)

۱۵ نوامبر ۱۹۶۷: محاکمه‌ی ۳۱ نفر، ۱۵ مرد و ۱۶ زن، اعضای جبهه‌ی میهنی به اتهام فعالیت‌های خرابکاری در دادگاه نظامی آتن شروع می‌شود و این به راستی محاکمه‌ی تئودوراکیس بدون حضور خود اوست. سروان لامبرو^۲ از سرویس امنیت در شهادت خود مدعی است که تئودوراکیس، با این‌که سازمان را تأسیس کرده است، خود رهبر واقعی آن نیست: تئودوراکیس فقط آلت دست پارتیزان‌های افراطی حزب کمونیست یونان است و این پارتیزان‌ها تمام قدرت اخذ تصمیم را از او سلب کرده‌اند. از بازجویی متهمان چنین برمی‌آید که همه مورد شکنجه قرار گرفته‌اند.

۱۷ نوامبر ۱۹۶۷: تئودوراکیس «خورشید و زمان» را می‌نویسد.

۱۳ دسامبر ۱۹۶۷: کنستانتین که هرگز نپذیرفته است که کودتای آوریل کار سرهنگ‌ها بوده، و بنیان آن ژنرال‌های خودش نبوده‌اند کوشش می‌کند کودتایی را به ثمر برساند تا از شورا فاصله بگیرد. طی پیامی خطاب به «یونانیان عزیزش» ضمن مباحث دیگر می‌گوید: «طی بیست و پنج سال اخیر، اقلیت کمونیست به وسایل خدعه‌آمیز و خشونت بار کوشیده است که مبادی و عرف‌های اجتماعی و سیاسی ما را سرنگون سازد و این موجب ویرانی و ورشکستگی اقتصادی کشور شده است. این تلاش‌ها جوانان ما را مبتلا کرده و حتی بقای نژاد ما را به خطر انداخته است.» یونانیان عزیز کنستانتین به سخنان او گوش نمی‌دهند: آن‌ها به تجربه می‌دانند که تعریف او از کمونیسم از چه نوع است. تئودوراکیس به هنگام این «کودتا» در زندان آوروپ به سر می‌برد. زمانی که منشأ این کودتا آشکار می‌شود، موجی از وحشت زندانیان را فرامی‌گیرد. بیم آن می‌رود که کشتاری دامنه‌دار صورت پذیرد.

۲۴ دسامبر ۱۹۶۷: زندانیان اجازه دارند که شب تولد مسیح را با هم بگذرانند. «دانشگاه آوروپ» (این نامی است که زندانیان به اجتماع خود داده‌اند) دعوت

می‌کند که در «نخستین اجرای جهانی» ترانه‌هایی که تئودوراکیس در زندان انفرادی خود در خیابان بوبولیناس نوشته است شرکت کنند. سپس رقص‌های محلی یونانی اجرا می‌شود تا در برابر سرما مقاومت کنند. جورج پاپادوپولوس، رئیس حکومت (از ۱۴ دسامبر ۶۷ رئیس شورای سرهنگ‌هاست) به مناسبت تولد مسیح چند صد نفر از زندانیان را مشمول عفو می‌کند. تئودوراکیس نیز جزو این گروه است ولی آزادش نمی‌کنند.

۲۲ ژانویه ۱۹۶۸: کریستوفوروس آرجیلوپولوس^۱، وکیل مدافع تئودوراکیس در دادگاه استیناف آتن، آزادی موکل خود را طبق عفو شب تولد مسیح خواستار می‌شود. به او می‌گویند که این عفو فقط شامل زندانیانی می‌شود که مدت محکومیت آن‌ها کم‌تر از شش ماه بوده است. با وجود این دادگاه یکی از سه محکومیت تئودوراکیس را لغو می‌کند و دو محکومیت دیگر را که هر یک به مدت هشت ماه بوده است به چهار ماه و پانزده روز تقلیل می‌دهد. ظاهراً گردانندگان رژیم در برابر فشار افکار بین‌المللی تسلیم شده‌اند. با وجود این، اذهان را آماده می‌کنند که تئودوراکیس پس از آزادی از زندان به اردوی بازداشتی‌های جزیره‌ی لروس^۲ انتقال داده خواهد شد. این جزیره به منزله‌ی زندان تلقی نمی‌شود، بلکه اردویی است برای نگهداری عناصری که «برای اجتماع خطرناک» تشخیص داده می‌شوند. این انتقال احتیاجی به حکم دادگاه ندارد.

۲۷ ژانویه ۱۹۶۸: تئودوراکیس پس از مقدار زیادی اشکال‌تراشی‌های حقوقی آزاد می‌شود. سیدراتوس^۳ مدیرکل وزارت اطلاعات اعلام می‌کند که «اگر تئودوراکیس از دخالت در امور سیاسی صرف نظر کند، منع موسیقی او ملغی خواهد شد.» و تلویحاً اظهار می‌کند که موافقتی نیز در این‌باره شده است. تئودوراکیس به خبرنگار رویتر می‌گوید: «هیچ‌گونه سازشی را نمی‌پذیرم.»

۲۸ ژانویه ۱۹۶۸: تئودوراکیس، پس از پنج ماه بازداشت بی‌محاکمه، نمایندگان مطبوعات بین‌المللی را در خانه‌ی خود می‌پذیرد. «آزادی از زندان» طی چند ماه آینده به «خانه‌نشینی تحت نظر» تبدیل می‌شود. سروان لامبرو پیوسته به دیدار او می‌آید و در تمام ساعات روز و شب او را از طریق تلفن تحت نظر دارند.

۱۲ مهی ۱۹۶۸: جورج تساروخاس (دومین قربانی حادثه‌ی سوء قصد به لامبراکیس)، نماینده‌ی مجلس، پس از آن‌که بیش از یک سال مخفی مانده است، در حومه‌ی تسالونیکه‌ی به قتل می‌رسد.

۱۲ ژوئن ۱۹۶۸: مدیرکل وزارت اطلاعات در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام می‌کند که ممنوعیت ترانه‌های تئودوراکیس همچنان به قوت خود باقی است و هرگز ملغی نشده است.

۱۳ اوت ۱۹۶۸: دانشجوی جوانی به نام آلكوس پاناگولیس^۱ به پایادوپولوس رئیس شورای حکومت سرهنگ‌ها سوء قصد می‌کند ولی موفق نمی‌شود.

۲۱ اوت ۱۹۶۸: مأموران امنیتی به وراخاتی^۲ محل اقامت تابستانی تئودوراکیس آمده و او را با خانواده‌اش به دهکده‌ی کوهستانی زاتونا^۳ می‌برند.

۲۹ سپتامبر ۱۹۶۸: ۹۲٪ آرای داده‌شده برای قانون اساسی جدید یونان حکومت دیکتاتوری بالفعل را تأیید می‌کند.

۳ نوامبر ۱۹۶۸: نیم میلیون نفر جنازه‌ی جورج پاپاندرو را به گورستان مشایعت می‌کند و فریاد می‌زنند: «مرگ بر شورا»، «زنده باد دموکراسی»، «مرگ بر قانون اساسی جدید». پلیس پس از زد و خوردهایی مجدداً کنترل اوضاع را در دست می‌گیرد.

نوامبر ۱۹۶۸: یک گروه تلویزیونی آلمانی با مقداری موزیک ضبط‌شده‌ی تئودوراکیس از زاتونا بازمی‌گردد.

۲۱ آوریل ۱۹۶۹: شورای سرهنگ‌ها دومین سالگرد به دست گرفتن قدرت را با رژه‌های پرابهت و سخنرانی‌های شوونیستی جشن می‌گیرد. تئودوراکیس ترانه‌ای در حمله به مارک مارسو^۴ خبرنگار روزنامه‌ی لوموند در آتن و نویسنده‌ی کتاب یونان سرهنگ‌ها تنظیم می‌کند.

۱۹ اکتبر ۱۹۶۹: رسماً اعلام می‌شود که تئودوراکیس به اسارتگاه اورپوس^۵ واقع در شمال آتن منتقل شده است. بهانه‌شان این است که در این نقطه بهتر می‌توانند از او پرستاری کنند.

1. Alekos Panagoulis

2. Vrachati

3. Zatouna

4. Marc Marceau

5. Oropos

۲۶ مارس ۱۹۷۰: یک هیئت نمایندگی از اعضای پارلمان کشورهای اسکاندیناوی، همراه با یک متخصص بیماری‌های ریوی به قصد کمک به تئودوراکیس به یونان مسافرت می‌کند ولی این هیئت از فرودگاه آتن بازگردانده می‌شود.

۹ آوریل ۱۹۷۰: تئودوراکیس مجدداً به دلیل مرض سل در بیمارستان ندامتگاه سوتیرا^۱ پذیرفته می‌شود.

۱۳ آوریل ۱۹۷۰: ساعت هفده و سی دقیقه سیاستمدار فرانسوی، ژان-ژاک سروان-شرایبر^۲، به همراهی تئودوراکیس در فرودگاه بورژ^۳ پاریس به زمین می‌نشیند. سیاستمدار فرانسوی در یونان سرگرم تلاش به نفع محکومان شبکه‌ی «دفاعی دموکراتیک» بود که ناگهان به طور غیرمنتظره‌ای توانست از طریق وساطت شخص پایادوپولوس، رئیس شورای حکومت، تئودوراکیس را همراه خود به پاریس بیاورد. بعدها معلوم خواهد شد که نام تئودوراکیس جزو صورت ۳۲۲ نفر زندانی‌ای بوده است که شورا قصد داشته در ۲۱ آوریل ۱۹۷۰ به مناسبت سومین سالروز کودتا آزاد کند. با آزاد ساختن پیش از وقت تئودوراکیس بی‌شک خواسته‌اند وزرای شورای اروپا را تحت تأثیر قرار دهند. این شورا در ۱۵ آوریل در استراسبورگ^۴ تشکیل جلسه می‌داد تا در خصوص انتشار گزارش ۱۲۰۰ صفحه‌ای کمیسیون حقوق بشر در مورد اعمال شکنجه در زندان‌های یونان تصمیم بگیرد. شورای وزیران به رغم تلاش‌های رژیم یونان در تطمیع نمایندگان، انتشار گزارش مزبور را با آرای موافق هفده کشور تصویب کرد. پس از آن‌که تئودوراکیس با آمبولانس فرودگاه را ترک کرد، شرایبر اعلامیه‌ای را که تئودوراکیس در هواپیما تهیه کرده بود می‌خواند:

هنوز نمی‌توانم درک کنم که انسانی آزادم. چند ساعت پیش از همه چیز به کلی جدا بودم. اکنون، پس از گذشتن سه سال فاجعه‌آمیز، باز می‌توانم هوای آزاد تنفس کنم. ولی طعم آزادی هنوز تلخ است، زیرا همسر و دو فرزند خردسالم را در آتن گذاشته‌ام و بسیاری از دوستانم هنوز رنج اسارت را

1. Sotira

2. Jean-Jacques Servan-Schreiber

3. Bourget

4. Strasbourg

تحمل می‌کنند. حضور خود را در این جا امشب مدیون همبستگی نیرومند بین‌المللی و دوستان متعدد اروپایی خود می‌دانم.

۱۱ مه ۱۹۷۰: میرتو تئودورا کیس و فرزندانش، مارگاریتا و یورگوس، زمانی به پاریس می‌رسند که تئودورا کیس در موتوالیته^۱ ضمن میتینگ سخنرانی می‌کند. آن‌ها توانسته‌اند به کمک دو سه جوان فرانسوی از چنگ پلیس یونان فرار کنند. طی بیش از بیست ساعت، در یک قایق کوچک بین یونان و سیسیل علیه توفان و دریازدگی مبارزه کرده‌اند تا سرانجام به سلامت به خشکی رسیده‌اند.

جمعه ۲۱ آوریل ۱۹۶۷، روز کودتای نظامی در یونان با روح فدريكو گارسيا لورکا^۱ خلوت کرده بودم. یک ماه پیش آخرین اثرم را، منظومه‌ای روی ترجمه‌ی یونانی هفت شعر لورکا، تمام کرده بودم. شاعر بزرگ اسپانیایی برای اجرای اشعار خود در زبان ما، صدای اودیسه‌آس الیتیس^۲ را یافته بود.

در نخستین هفته‌های بعد از کودتای نظامی که در اختفا به سر می‌بردم به هیچ روی نمی‌توانستم به ساختن کوچک‌ترین آهنگی فکر کنم. یادداشت‌های این روزنامه شاهد این وضعیتند.

جمعه ۲۱ آوریل ۱۹۶۷:

ساعت ۲ بامداد: خود را در اتاق کارم در منزل خود محبوس کرده‌ام. مشغول تهیه‌ی برنامه‌ی دومین هفته‌ی موسیقی عامیانه هستم که قرار است در لیکابتوس^۳ برگزار شود. با خریستو^۴، کسارخاکوس^۵، لوئیزوس^۶، لئونتیس^۷، که همه آهنگسازند تلفنی صحبت کرده‌ام – هدف آن است که ترتیبی دهیم که آثار موسیقی فوق به صورت سمفونی اجرا شود.

ساعت ۳ بامداد: هنوز درست نخوابیده‌ام که تلفن زنگ می‌زند. یکی از رفقاقت. می‌گوید: «به من خبر داده‌اند که در میدان کنستیتوسیون^۸ تانک‌ها در حرکتند. مثل این است که نظامی‌ها کودتا کرده‌اند.»

1. Federico Garcia Lorca

2. Odysseas Elytis

3. Lycabettus

4. Yannis Christou

5. Xarchacos

6. Loizos

7. Leontis

8. Constitution

1. Mutualité

برای تحقیق صحت این خبر به اداره‌ی مرکزی حزب و نیز به منزل چند نفر از رهبران حزب تلفن می‌کنم. تلفن آن‌ها قطع شده است. همسرم را بیدار می‌کنم. میرتو آرام است. به من می‌گوید: «زود لباس بپوش. من کاغذها را می‌سوزانم.»

از او می‌پرسم: «بچه‌ها را بیدار کنیم؟»

«نه، بهتر است آن‌ها را راحت بگذاریم... اذیت می‌شوند.»

قبل از رفتن، به اتاق آن‌ها می‌روم. دیگر چه وقت آن‌ها را باز خواهم دید؟ در آستانه‌ی در همسرم را برای آخرین بار می‌بوسم و در تاریکی فرو می‌روم. کم‌کم سپیده می‌دمد. کوچه خلوت است. دبیر مسئول ناحیه‌ی حزب در نزدیکی منزل من سکونت دارد. آهسته وارد حیاط می‌شوم. سگی به من حمله‌ور می‌شود و راهم را می‌بندد. کمی دورتر، در معبر عمومی دو مأمور پلیس می‌بینم. شتابان به منزل یانیس می‌دوم. او را بیدار می‌کنم و می‌گویم: «نظامیان به روی کار آمده‌اند. زود برو و دبیر حزب و کوستاس^۱ (عضو کمیته‌ی اجرایی) را خبر کن. منزل کوستاس روبه روی منزل یک سرهنگ است... مواظب باش... (سرهنگ همان پاپادوپولوس بود.) به آن‌ها بگو ببینند این‌جا.» می‌خواهم اولین کانون مقاومت را تشکیل دهم.

پخش مارش‌های نظامی از رادیو شروع می‌شود. به منزل تلفن می‌کنم. تلفن ما هنوز قطع نشده است. زخم با صدایی آهسته و شتابزده می‌گوید: «این‌جا هستند.» و گوشی را می‌گذارد. دبیر حزب می‌رسد. می‌گوید: «می‌روم دنبال کوستاس.» وقت می‌گذرد. خبری از آن‌ها نیست. آیا بازداشت شده‌اند؟ (بعدها دانستم که یک گروه گشتی پلیس آن‌ها را دیده و تعقیب کرده است، ولی آن‌ها موفق به فرار شده‌اند. امروز یکی از آن‌ها در لروس بازداشت است و دیگری پس از سه سال اختفا، تازه دستگیر شده است.) رادیو روشن مانده است. اینک متن فرمان شاه را می‌شنویم:

برابر ماده‌ی نهم قانون اساسی، ما، کنستانتین پادشاه یونان، تصمیم گرفته‌ایم به علت خطرهایی که نظم و امنیت کشور را تهدید می‌کند، مواد ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۹۵ و ۹۷ قانون اساسی را که در سرتاسر کشور معتبر است موقتاً ملغی کنیم.» سپس اعلامیه‌های دیگر. «حکومت نظامی اعلام

می‌شود.» «توقیف و بازداشت کلیه‌ی افراد بدون در نظر گرفتن قوانین معتبر مجاز است زیرا در حال حاضر مدت بازداشت احتیاطی تابع هیچ‌گونه محدودیت زمانی نیست. هرکس در هر مقام ممکن است به دادگاه نظامی یا کمیسیون نظامی ویژه احضار شود... هرگونه اجتماع، اعم از عمومی یا خصوصی، ممنوع است... هرگونه تجمع اشخاص با نیروی نظامی پراکنده می‌شود. ادارات دولتی و مؤسسات خصوصی و نیز منازل اشخاص بدون هیچ‌گونه محدودیتی ممکن است مورد بازرسی قرار گیرد.

باید اقدام کرد، باید به عمل پرداخت. با مبارزان ساکن نواحی‌ای که خطوط تلفن آن‌ها هنوز قطع نشده است تماس می‌گیرم. خبر می‌دهند که خیابان‌ها همه خالی است. مردم تکان نخورده‌اند، ظاهراً بازداشت‌های دسته‌جمعی صورت گرفته است. از شنیدن بعضی خبرها حیران می‌مانم. دیگر هیچ نمی‌فهمم. آنتونیو ج.^۱ به من تلفن می‌کند: «منزل آرنائوتیس^۲ (آجودان شاه) روبه روی منزل من است. هم‌اکنون سربازان دارند در خانه را می‌شکنند.» به همراهی تاناسیس^۳ اولین اعلامیه را می‌نویسم و آن را از تلفن به همگامان مبارز و دوستان ابلاغ می‌کنیم. از آن‌ها می‌خواهیم که آن را به تمام وسایل ممکن در ناحیه‌ی خود پخش کنند. تمام افراد خانواده‌ی یانیس مشغول رونویسی و تکثیر آن با دست هستند. سپس به کمک جوانان دیگر آن را در محله پخش خواهند کرد.

به ملت یونان

فاشیسم به میهن شبیخون زده است. کنستانتین، ژنرال‌هایش و سیا گمان کرده‌اند که ملت در برابر خشونت و وحشت سکوت خواهد کرد. تمام افسران شرافتمند، سربازان و میهن پرستان را دعوت می‌کنیم که به صفوف ملت بیبوندند و به خشونت و آزادی‌کشی و فاشیسم پاسخی دندان‌شکن بدهند. دموکرات‌های یونان، مقاومت شما آغاز شکست دشمنان آزادی خواهد بود. به پا خیزید، متشکل شوید، مبارزه کنید، علیه دیکتاتورها مقاومت کنید.

اهالی آتن، در خیابان‌ها به تظاهرات بپردازید. میهن پرستان، در میدان

کنستیتوسیون گرد هم آید. به پیش در راه نابودکردن دشمنان ملت و میهن! فاشیسم موفق نخواهد شد! زنده باد دموکراسی! زنده باد یونان! زنده باد ملت یونان!

آتن، ۲۱ آوریل ۱۹۶۷

خطر شدت می‌گیرد. به احتمال بسیار خانه‌ای که من در آن پنهان شده‌ام بازرسی خواهد شد. می‌بایست مخفیگاه دیگری پیدا کنیم. اواخر شب رادیو اعلام می‌کند که کنستانتین کولیاس^۱ را به ریاست حکومت منصوب کرده است. و اینک اظهارات رئیس دولت:

حکومت مصمم است که کار خود را تا به آخر ادامه دهد. کوچک‌ترین اخلال نظم بخشوده نخواهد شد. کلیه‌ی کسانی که فکر اخلال و ایجاد بی‌نظمی را به سر خود راه دهند طبق قانون مجازات خواهند شد... یونان به متحدان غربی خود وفادار خواهد ماند... مملکت به لبه‌ی پرتگاه سوق داده شده بود و انتخاباتی که قرار بود انجام شود نمی‌توانست این وضع را بهبود بخشد.

هیچ‌کس در قرارگاه تجمع میدان کنستیتوسیون حاضر نشده است (و نخواهد شد). دعوت ما به گوش شنوایی نرسیده است. ناامیدی ناشی از این همه اشتباه‌های رهبران ما، بیش از زره‌پوش‌ها، ملت ما را نابود کرده است. این نخستین نبرد نتیجه‌ای جز شکست نداشت. اکنون باید سازمان مقاومت را برپا کرد. به خانه‌ی ویرون^۲ کارگر نقل مکان می‌کنم.

شنبه، ۲۲ آوریل ۱۹۶۷

ساعت صفر: پلیس در جست‌وجوی من است. اولین دستورالعمل‌ها را برای تشکیل گروه‌های مقاومت تهیه می‌کنم. زن ویرون از عارضه‌ی قلبی رنج می‌برد. این بیماری نتیجه‌ای است از بازداشت‌های پیاپی شوهرش توسط پلیس. می‌دانم که هرچه زودتر باید این خانه را ترک کنم. ولی چطور؟ به کجا؟ به نوشتن ادامه می‌دهم. ویرون وعده می‌دهد که نوشته‌های مرا به رفیقی که حرفچین است و در آن نزدیکی منزل دارد بدهد. تصمیم می‌گیرم که قبل از سپیده‌دم به خانه‌ی یانیس

1. Kollias

2. Viron

بازگردم. این ناحیه را از سال‌های اشغال، و جب به و جب می‌شناسم. باغچه‌های وسیعی که جلو تمام خانه‌ها وجود دارد حرکت کسی را که با محل آشنا باشد آسان می‌کند. من آن‌ها را از بر دارم. همین‌جا بود که در سال‌های ۱۹۴۳-۴۴ با نازی‌ها می‌جنگیدم. باز همین‌جا بود که در دسامبر ۱۹۴۴ علیه انگلیسی‌ها و بعدها علیه فاشیست‌های یونانی مبارزه می‌کردم. همین‌که باز به خانه‌ی یانیس رسیدم باید وسیله‌ای پیدا کنم و حلقه‌ی محاصره‌ام را بشکنم. باید از محله‌ی نثا سمیرنی خارج شوم. قیافه‌ام را عوض می‌کنم. با پنبه‌ی آغشته به ورنی سیاه، سبیلی مصنوعی برای خود درست می‌کنم. تمام اعضای خانواده‌ی ویرون را می‌بوسم و خارج می‌شوم. تاریکی عمیق است. از کنار پرچین‌های کوتاه باغچه‌ها پیش می‌روم. به شنیدن کوچک‌ترین صدا از روی پرچین به درون باغچه می‌جهم. در منزل یانیس همه در انتظار منند. بچه‌های ویرون آن‌ها را خبر کرده‌اند. بعد از ظهر سعی خواهم کرد که از نثا سمیرنی خارج شوم. روز در محیطی پراضطراب سپری می‌شود. هر لحظه در انتظار درزدن پلیس هستیم. از لای پنجره‌های نیم‌بسته آمد و رفت اتومبیل‌های ارتش و پلیس را در خیابان تماشا می‌کنیم. زمان می‌گذرد، هوا رو به تاریکی است. آیا اتومبیل به من خواهد رسید؟ راننده باید دل شیر داشته باشد. ما همه اطمینان داریم که اگر دستگیرمان کنند، درجا اعدام خواهیم شد.

ساعت ۹ شب: اتومبیلی جلو در خانه متوقف می‌شود. دوستند یا دشمن؟ از مخفیگاه خود پایین می‌آیم. زنگ در به صدا می‌آید. خودشان هستند. راننده دو نفر از دوستانش را برای استتار انتقال من همراه آورده است. دست‌ها فشرده می‌شود. پس از نگاهی سریع به داخل کوچه، خود را به درون اتومبیل می‌اندازم. دو تا می‌شوم و بین دو ردیف صندلی زیر چند پتو جا می‌گیرم. دو مسافری که روی صندلی‌های عقب نشسته‌اند پاهایشان را روی من قرار می‌دهند. سعی می‌کنم که مسیر را از سروصدای خارج و گردش‌های اتومبیل حدس بزنم. راننده عصبی است. حق هم دارد. ناگهان به سختی ترمز می‌کند.

آهسته می‌پرسم: «چه خبر است؟»

«یک گروه گشتی نظامی.»

صداهایی را می‌شنوم که نزدیک می‌شود. اتومبیل رو به عقب حرکت می‌کند

تا کامیون ارتشی را که راه را گرفته است دور بزند. دوباره حرکت می‌کنیم. راننده آهی می‌کشد که حاکی از آسودگی و رفع نگرانی است. اتومبیل سربالایی تپه‌ی فیلوپاپوس^۱ را طی می‌کند. ترمز ناگهانی. از یک تصادف مبتذل ترافیک سالم می‌جهیم و سپس سرانجام به این پناهگاه می‌رسیم... و چه بسیار پناهگاه‌های دیگر که بعد از این خواهیم شناخت!

دو نفر همراه ما از اتومبیل خارج می‌شوند تا ببینند آیا راه بی‌خطر است یا نه. لفتریس^۲ پشت در منتظر است. با زحمت از اتومبیل خارج می‌شوم و به شتاب خود را به درون خانه می‌اندازم. از پله‌ها بالا می‌روم... می‌توانم بندر پیرائوس و میدان فالیرو را از پنجره تماشا کنم. خانه‌ام، در سمت چپ، در تاریکی پنهان است. همسر، فرزندانم، پدر و مادرم اینک در چه حالند؟ اولین چیزی که در این اتاق می‌بینم دو دستگاه ضبط‌صوت است. خوب به دردم می‌خورند. شادی من از مخفی شدن در این پناهگاه راحت چندان طول نمی‌کشد. لفتریس می‌ترسد. کمی بعد، زنش مرا به روی بام، به رختشویخانه‌ی بی‌دروپیکری هدایت می‌کند. در ته این اتاقک نیمکتی چوبی و بدون تشک قرار دارد. درست روی سرم، روی تپه‌ی فیلوپاپوس پست‌های نگهبانی و چند نگهبان را به نظر می‌آورم. فکر می‌کنم که اگر نگاهی نامحرم به این سو بیفتد، یا اگر مقامات اطلاعاتی حضور مرا در این نواحی حدس بزنند، کارم ساخته است. تصمیم می‌گیرم دراز بکشم و بی‌حرکت بمانم. خود را در پوست خرسی می‌پیچم. تفنگی شکاری در کنار خود دارم و این احساس ایمنی موهومی به من می‌بخشد.

یکشنبه ۲۳ آوریل

همسر لفتریس به روی بام می‌آید. سبده‌ی پر از لباس شسته آورده است تا پهن کند. در ته آن، غذای مرا پنهان کرده است. آخرین خبرها را برایم آورده است که سخت نگران‌کننده‌اند: کلیه‌ی سیاستمداران بانام و نشان بازداشت شده‌اند. صحبت از اعدام دسته‌جمعی و خشونت و شکنجه است. افکار عمومی جهان را باید آگاه کرد. از این گذشته، باید مسئولیت افکار جهانیان را در قبال جنایاتی

1. filopappos

2. Lefteris

که در کشور ما رخ می‌دهد یادآور شد. مداد و کاغذ می‌خواهم و اعلامیه‌ای تهیه می‌کنم:

کنستانتین، افسران خائن و قضات قسم‌شکن، با همکاری امپریالیسم امریکا، دموکراسی را در کشور ما مدفون ساخته‌اند. این خیانت نتیجه‌ی وحشت آن‌هاست، و بی‌چون و چرا و به‌زودی از طریق واژگون شدن رژیم و ریشه‌کن شدن حامیان و ریزه‌خواران آن، به پایان بحران سیاسی داخلی یونان منجر خواهد شد. شیطان‌زده‌های نگونبختی که حلقه‌ی بندگی بیگانگان را بر گوش دارند، با این عمل، خود را به دست خود از آبرو و افتخار و امتیازهای ملت نجیب یونان محروم ساخته‌اند. ملت یونان آن‌ها را محکوم کرده است. عاقبت کار آن‌ها، که به‌زودی فرا خواهد رسید، همان است که ملت‌های آزاد برای دژخیمان خود تهیه می‌بینند.

کشور ما امروز در چنگال حکومت نظامی گرفتار است. ده‌ها هزار نفر بازداشت شده‌اند. صدها هزار نفر از یونانیان تحت تعقیبند. کسی از تعداد دقیق قربانیان خبر ندارد. بازداشت‌شدگان که عناصر هدایت‌کننده‌ی جناح‌های چپ و میانه‌رو و حتی راست در میان آن‌هایند، گویی در چنگال درندگان تحت شکنجه‌اند. (این اشاره‌ای است به تهدیدهای قتل که علیه مانولیس گلزوس به عمل آمد و بعد تکذیب شد.) دژخیمان آزادی‌های ملت ما هم‌اکنون در کار تدارک اردوگاه‌های جدید مرگ و دادگاه‌های استثنایی نظامی هستند.

پس از گذشت سی سال دوباره فاشیسم بر اروپا شبیخون می‌زند. این بار این بلا بر مهد تمدن و قلب دموکراسی، بر آکروپولیس پرغرور و درخشان بشریت فرود آمده است.

ما فریاد خود را به گوش تمام مردم آزاد جهان و به‌خصوص به گوش اروپاییان می‌رسانیم و به همبستگی آن‌ها با ملت مبارز یونان چشم دوخته‌ایم. در عین حال، ما میهن پرستان یونانی مقاومتی ملی و دموکراتیک را با خوشبینی و اطمینان به نیروهای شکست‌ناپذیر ملت خود بسیج می‌کنیم. تاریخ کشور ما عظیم و پرافتخار است. ده‌ها بار با دشمنانی غرق در

پولاد نبرد کرده ایم و آن‌ها را شکست داده ایم. ما می دانیم که این پیکار جدید و تاریخی «خشن ولی باشکوه» خواهد بود. زیرا ما را به پیروزی تابان به آزادی، به دموکراسی راستین بی‌کنستانتین، به استقلال ملی، به وحدت میهنی ملت و به رستاخیز ملی راهبر خواهد بود. همه‌ی مردم یونان، کارگران، دهقانان، کارمندان، دانشمندان، روشنفکران، پیشه‌وران، افسران، سربازان، دریانوردان، خلبانان، ژاندارم‌ها، افراد پلیس میهن پرست، جوانان غیور، مردان و زنان، جوانان و سالخورگان و همه‌ی میهن پرستان یونانی، یگانه، همچون یک فرد علیه ویران‌سازان کشورشان قیام می‌کنند. اختلاف سیاسی خود را از یاد می‌برند و زیر پرچم واحد «آزادی، دموکراسی، یونان» متحد می‌شوند. متحد می‌شوند تا در یک جبهه‌ی میهنی ملی، علیه استبداد بجنگند. برای ما از این پس جز یک ایدئال و یک هدف واحد وجود ندارد: چگونه باید یونان را از تنگ و ظلم درنده‌خویان نجات داد. ما از دادن هیچ قربانی‌ای در این راه روگردان نیستیم.

دل‌های ما در آتش مهیب کینه علیه دژخیمان شعله‌ور است.

کسانی که قانون اساسی را زیر پا گذاشته‌اند و به دموکراسی تجاوز کرده‌اند، دشمنان آزادی و خائنان به ملت که پنداشته‌اند ملت آزادی پرست یونان را با زور می‌توان به زانو درآورد، باید مطمئن باشند که به زودی در برابر آتش خشم ملت یونان به لرزه درخواهند آمد. آن وقت حتی یک وجب از خاک یونان برای آن‌ها پناهی نخواهد بود.

در کشوری که زادگاه دموکراسی است، دژخیمان به مرگ محکومند.

مرگ بر استبداد فاشیستی.

آزادی‌کش‌های بیگانه باید به لانه‌هایشان برگردند.

مرگ بر کولیاس قصاب.

زنده باد ملت یونان.

جاوید باد یونان.

آتن، ۲۳ آوریل ۱۹۶۷

میکیس تئودوراکیس

چند دستورالعمل مفید در حاشیه‌ی آن اضافه می‌کنم:

این بیانیه را باید به مقصد برسانید. با دست یا ماشین تحریر از آن رونویسی کنید، تکثیرش کنید، چاپش کنید، و خانه به خانه، شهر به شهر، توزیعش کنید. به هر وسیله که می‌توانید آن را به خارج بفرستید. متن اصلی یا ترجمه‌ی آن را به روزنامه‌نویسان بیگانه، به خبرگزاری‌های خارجی، نمایندگان مؤسسات خارجی، به سیاستمداران خارجی و به سفارتخانه‌ها برسانید.

تمام روز و بیش تر شب را به رونویسی متن با دست می‌گذرانم. سپس پایین می‌روم و آن را روی نوار ضبط می‌کنم. ده‌ها نوار از آن پر می‌کنم و روی جعبه‌ی نوارها نام ترانه‌هایی موهوم می‌نویسم...

ترتیبی می‌دهم که این اسناد به نقاط مختلف آتن فرستاده شود؛ از آن نقاط به همه‌جا پخش خواهد شد. در واقع هم پنج روز بعد پیام‌ها به پاریس و رم رسیده بود. فکر می‌کردم که این پیام یکی از ده‌ها اعلامیه‌ای است که از طرف احزاب سیاسی و شخصیت‌های کشور فرستاده شده است. ولی به زودی با تعجب بسیار دانستم که به راستی تنها صدایی بوده است که در آن سوی مرزهای یونان شنیده شده و اراده‌ی ملت یونان را به مقاومت در برابر زورگویی و ظلم به جهانیان بشارت داده است.

۲۴-۲۵ آوریل

در مخفیگاه خود روی بام تنها مانده‌ام. رابطه‌ام با دنیا قطع شده است. کاغذ و مداد دارم. سعی می‌کنم که با اطلاعات مختصرم، که بسیار مبهم و گیج‌کننده‌اند، شرایط را تجزیه و تحلیل کنم. قصدم این است که متنی تهیه کنم تا بتوان آن را به صورت دستورالعمل برای تنظیم طرح عملیاتی اولین گروه‌های مقاومت جدید که باید بسیج کنیم به کار برد. نتیجه متنی بود که به صورت نامه‌ای بخصوص به جوانان دموکرات لامبراکیس خطاب شده بود. اینک قسمتی از آن:

تحلیل شرایط موجود

(خطاب به اعضای مقاومت جدید)

آتن ۲۵ آوریل ۱۹۶۷

... دشمن ملت دموکرات ما را غافلگیر کرده است. نقشه‌ی تخدیر توده‌های

آزادبخواه را به دقت تهیه کرده و در این راه از سیاست تفرقه و اغتشاش و خیالپردازی جورج پاپاندرئو یاری گرفته است. دشمن از این راه توانسته است ما را در خوابی عمیق غافلگیر کند. شکمی باقی نمانده است که دیکتاتورها تصمیم اهریمنی خویش را از مدت‌ها پیش گرفته بوده‌اند و نقشه‌ی خود را به دقت، قدم به قدم، تا آخرین مرحله که ۲۱ آوریل بود اجرا کرده‌اند.

در پس این پرده دست‌های چه کسانی در کار است؟

در مقام اول امریکایی‌ها هستند که در این نوع عملیات تجربه‌ی بسیار دارند. تالبوت^۱ «حامی و نجاتبخش» در این میان نقشی فعالانه داشته است. اصرار دارد که همه کس خدمات صادقانه‌اش را که در طبق اخلاص گذاشته است و تنها آرزویش را که آرامش مملکت است باور کند. زیرا پرزیدنت جانسون پیامی برای پادشاه یونان فرستاده و او را از ایمان راسخس به دموکراسی مطمئن ساخته است.

مسلم آن است که نظامیان کودتاجی نمی‌توانسته‌اند و نخواهند توانست بدون تصویب و دستور صریح امریکایی‌ها که علاوه بر امتیازهای سیاسی، کنترل تمام دستگاه‌ها از جمله سیستم توزیع بنزین و مهمات تانک‌ها و هواپیماها را در دست دارند، قدمی بردارند. البته امپریالیست‌ها ترجیح می‌دادند که رژیم به ظاهر پارلمانی در یونان برقرار سازند. ولی متوجه شده‌اند که نسبت قدرت‌های سیاسی در کشور ما به وضع قاطعی برای برکنار ساختن رژیم حاکمیت ملی نامساعد است. ملاحظه کرده‌اند که به خصوص طی چند سال اخیر، تحولات بزرگی پدید آمده است و هفتاد درصد ملت یونان به اردوی دموکراسی وابسته است. از این گذشته، می‌دانند که در این اردو نیز نیروها تحت نفوذ حیاتبخش چپ بسیج می‌شوند و اتحاد میانه‌روها قادر نیست که نقش سوسیال‌دموکرات‌های اروپایی را به نحو صحیح و کامل بازی کند. ملت به سوی چپ کشیده شده است و با گام‌های مصمم در راه آن پیش می‌رود.

۱. Phillips Talbott؛ سفیر امریکا در آتن.

بنابراین امریکایی‌ها ناچار برای تأمین و تثبیت نفوذ نظامی و اقتصادی خود در یونان به اعمال قدرت و خشونت پناه جسته‌اند. در برابر تنفر جهانی که نتیجه‌ی سیاست آزادی‌کشی آن‌ها در ویتنام است نیازی شدید احساس می‌کنند که به بهای تحقیر و ناچیز شمردن اراده‌ی ملت‌ها پایگاه‌هایی مستحکم برای خود به وجود آورند. آن‌ها نمی‌توانند کشور ما را جز به صورت پایگاه جنگی عظیمی علیه مواضع پیشرفته‌ی اردوی سوسیالیستی و نیز علیه ملت‌های عصیانگر شرق میانه تصور کنند. هدف آینده‌ی آن‌ها قبرس خواهد بود و ما باید به هر وسیله شده جهانیان را از این خطر آگاه سازیم. قدرت مردم در سوریه آن‌ها را به خشم می‌آورد. اکنون که جای پای خود را در یونان محکم کرده‌اند خواهند کوشید جنبش‌های آزادیبخش کشورهای عرب را خاموش سازند.

ولی تنها نظامیان امریکایی نیستند که راه حل توسل به زور را تجویز می‌کنند. نمایندگان انحصارهای بیگانه، مانند تام پاپاس^۱، را نباید از یاد برد. فراموش نکنیم که کشور ما مرکز تجمع منافع اقتصادی عظیم خارجی است که ابتدا در حفظ امتیازهای خود می‌کوشند و سپس تلاششان بیش تر در عمیق کردن استثمار ملت و کسب منافع گزاف دسترنج آن‌هاست.

این بیگانگان از یاری طبقه‌ی متنفذ محلی که شامل خدمتگزاران صدیقشان، مانند اوناسیس^۲، نیارخوس^۳ و بودوساکیس^۴ است برخوردارند. این طبقه با بیگانگان از طریق داشتن منافع مشترک وابسته‌اند زیرا آن‌ها نیز کشور ما را نوعی «مستعمره» می‌دانند: آن‌ها نیز درصددند که میزان دستمزد و حقوق را در اختیار خود داشته باشند تا از استثمار طبقه‌ی کارگر حداکثر سود را عاید خویش سازند. آرزویشان این است که کشور ما را به اردوی عظیم کاری تبدیل کنند که در آن هر کارگر جز قوت لایموتی دریافت نکند.

دربار نیز از این عرصه برکنار نیست و با امپریالیست‌های امریکایی و منتفذان داخلی و خارجی همراه است. آنچه در خصوص اعمال فشار بر

1. Tom Pappas

2. Onassis

3. Niarchos

4. Bodosakis

کنستانتین برای امضای فرمان لغو قانون اساسی و امثال آن شنیده می‌شود صورت ظاهری بیش نیست.

با توجه به این مسائل باید نقش دست‌راستی‌های یونان را به‌دقت مورد مطالعه قرار دهیم. اگر خبر بازداشت پاپالیگوراس^۱، کانلوپولوس^۲ و میتسوتاکیس^۳ و سیاستمداران دیگر تأیید شود، نشان این خواهد بود که این‌ها نیز تا حدودی ندانسته آلت دست دیکتاتورها شده‌اند و پس از آن‌که استفاده‌ی لازم از آن‌ها به عمل آمد و دیگر احتیاجی به آن‌ها نبود، به دور انداخته شده‌اند. ولی اگر هم چنین باشد، این بازداشت‌ها موجب روسپیدی آن‌ها نخواهد بود، زیرا نقشی که در هموار کردن راه دیکتاتورها بر عهده داشته‌اند سخت مؤثر و انکارناپذیر بوده است. دیکتاتورها هرگز بدون یاری سیاسی دست‌راستی‌ها موفق به در دست گرفتن حکومت نمی‌شدند، کولیاس باید از کانلوپولوس و اتحاد ملی رادیکال^۴ استفاده کرده باشد؛ بدون این مرحله‌ی مهم راه بر دیکتاتورها بسته می‌بود.

نتیجه این‌که در میان تمام احزاب سیاسی یونان، اتحاد ملی رادیکال سنگین‌ترین مسئولیت تاریخی را بر دوش دارد. زیرا با روی کار آمدن کولیاس ایفای نقش دژخیم دموکراسی را بر عهده گرفته است. پس اگر آن‌ها خود نیز قربانی دیکتاتورها شده باشند، علاوه بر این‌که درس تاریخی سختی گرفته‌اند، در آشکار کردن تضاد و شکاف عمیقی که جناح راست را دچار اغتشاش کرده است کمکی ذی‌قیمت کرده‌اند و این مسئله ثابت می‌کند که در پشت پرده‌ی این رژیم، فاشیسم را باید سراغ کرده که به‌راستی سخت‌ترین کانون و هسته‌ی مرکزی و سیاه‌ترین نیروهای ارتجاع است.

حال مسئولیت هیئت رهبری اتحاد میانه‌روها را بررسی کنیم. ضدیت جورج پاپاندرئو با کمونیسم و خودداری او از همکاری با چپی‌ها حتی به صورت غیررسمی، مانع پدید آمدن اتحاد دموکراتیک خلق در این ساعات حساس و بحرانی گردیده است. این رهبران باعث ایجاد اغتشاش شدند،

1. Papaligouras 2. Canellopoulos 3. Mitsotakis
4. Redical National Union

مسیر تحول نیرومند مردم را منحرف کردند، تخم خیالبافی کاشتند و با شعارهایی خطرناک مانند «ساعت پیروزی دموکراسی فرارسیده است» و «بیست و نهم مه حکومت در دست ما خواهد بود» و از این دست، ملت نگهبان دموکراسی را تخدیر کردند و در خواب داشتند. به این ترتیب، وحدت عمل اردوی دموکراتیک، یعنی حرابه‌ای که باعث وحشت دشمن بود، به علت سرسختی جاهلانه‌ی اتحاد میانه‌روها از دست رفت. می‌توان گفت که دشمن زمانی بر پیکر دموکراسی خنجر زده است که به عقیده‌ی خودش گردانندگان اتحاد میانه‌روها هنوز قدرت مبارزه‌ی ملت را با تزریق اوهام، کاملاً فلج نکرده بودند و این خود روشنگر غافلگیری و همچنین تخدیرشدگی توده‌های ملت است که اطمینان داشتند نیروهای اسیرکننده‌ی کشور با انتخاباتی آرام منکوب خواهد شد ولی خود را ناگهان درست در چنگال همین نیروها گرفتار یافتند.

هشدارهای مکرر جناح چپ به تلخی درست درآمد. این اولین بار نبود که نیروهای چپ پیش‌بینی‌های خود را در رویدادها تحقق یافته می‌دیدند. با این همه، هیچ‌کس نمی‌توانست انتظار داشته باشد که نگرانی‌ها و پیش‌بینی‌هایش، با برهانی چنین تلخ و دردناک، برای ملت و مردم تأیید شود.

دستگاه رهبری ا.د.آ. نیز در برابر سیاست متضاد پاپاندرئو رویه‌ای نرم و دوستانه اختیار کرد و حال آن‌که حکومت پاپاندرئو می‌توانست با اختیار روشی غیر از این، یعنی از طریق مخالفت با هرگونه عقب‌نشینی و تسلیم، اتحاد میانه‌روها را از نرمش‌ها و تسلیم‌های شومش بازدارد و سرانجام آن را در انتخاب راه دموکراسی و ارضای خواست‌های سیاسی و اقتصادی توده‌ها یاری کند.

چنین سیاستی می‌توانست موجب نیرومندی حکومت دموکراتیک گردد و کودتای دربار را (ژوئیه‌ی ۱۹۶۵) که پیش‌درآمد حکومت دیکتاتوری بود، سد راه شود.

وحدت نیروهای دموکراتیک تنها راه رسیدن به این مقصود بود. ما این

بازی را باخته ایم زیرا آن را درک نکرده ایم. روشن است که وقتی یکی از طرفین مبارزه دستگاه‌ها و وسایل قدرت را در اختیار دارد و طرف دیگر بر نیروی توده‌ها متکی است، عامل مشخص‌کننده‌ی نتیجه‌ی مبارزه متحرک، آمادگی برای تصمیم و قدرت مبارزه‌ی توده‌هاست. هر طرف که بتواند آن‌ها را به نفع خود متحد سازد یا بین آن‌ها تفرقه اندازد، پیروز خواهد شد. در ۲۱ آوریل، ارتجاع بود که پیروز شد زیرا توانسته بود در میان صفوف نهضت دموکراتیک تفرقه ایجاد کند و ما مغلوب شدیم زیرا نتوانسته بودیم جبهه‌ی دموکراتیک را با ارائه‌ی سیاستی روشن و همگرا وحدت بخشیم.

ای‌کاش در آینده از این درس، عبرت بگیریم. به خصوص میانه‌روها باید بفهمند که علت این فاجعه همان سیاست «مبارزه در دو جبهه‌ی» آن‌ها بوده است. آن‌ها که پاندرئو را ترغیب می‌کردند که از هر نوع همکاری با ما خودداری کند امروز به سرنوشتی شبیه به سرنوشت ما گرفتارند. تمام آزادیخواهان در کنار هم در زندان‌ها یا اسارتگاه‌ها به سر می‌برند. زندانبانان آن‌ها به خوبی می‌دانند که اگر احزاب چپ و میانه‌رو موفق به اتحاد گردند، خود به جای آن‌ها در زندان‌ها خواهند خفت.

تاریخ اغلب سمبل‌های وحشتناکی پدید می‌آورد. با ماست که این سمبل‌ها را عیان داریم تا در پیش دیدگان همه آشکار شود. ولی گذشته گذشته است. نباید با ناله از آن انتقاد کرد. روحی مثبت و سازنده لازم است تا خطاها را اصلاح و راه راست را روشن کند.

تردید نیست که موج انزجار پیوسته نیرو خواهد گرفت و دژخیمان و همچنین سیاست پاندرئوها را در خود محو خواهد کرد.

البته باید راست و صریح و صمیمی باشیم: حقیقت تاریخی را بی‌سازش و لغزش جست‌وجو کنیم و در عین حال در تعقیب نتیجه‌ای مثبت و تلبوری سیاسی باشیم. به عبارت دیگر، باید تمام کوشش خود را در راه پدیدآوردن این وحدت و اجتناب از خطاهای گذشته متمرکز سازیم. هنوز چندان دیر نشده است، هنوز می‌توان حکومت دیکتاتورها را واژگون ساخت. باید شتاب کرد.

این امید بر چه اساسی متکی است؟ بر اساس رابطه‌ی نیروهای موجود. تردیدی نیست که اگر، چنانکه گفتیم، ارتجاع مقدمات شیخون خود را از مدتی پیش تدارک می‌دیده است، انتخاب زمان و نیز آخرین اقدامات، در اثر و به فرمان ترس انجام شده است. این دلیل آن است که دستگاه دیکتاتوری از داشتن پایگاهی در میان مردم محروم است. موسولینی، هیتلر، فرانکو، پرون^۱ و حتی متاکساس با در دست داشتن ارتش بر قسمتی از مردم نیز متکی بودند. حال آن‌که کولیاست تقریباً تنهاست و به جز امریکایی‌ها و چند واحد ارتش هیچ ندارد. از پشتیبانی مردم محروم است. حتی ده درصد مردم هم از او پشتیبانی نمی‌کنند. در نتیجه نه تمام ارتش را در اختیار دارد و نه تمام نیروهای امنیتی را، نه کلیه‌ی دستگاه‌های اداری را، و نه قدرتی سیاسی را. بلکه می‌توان قبول کرد که اکثریت ارتش و واحدهای اجرایی دولت با او مخالفند. از طرف دیگر در پایگاه مردم در حال حاضر شرایط مساعد نه تنها برای آزاد شدن از رژیم فعلی بلکه همچنین برای پیش گرفتن راه تحولات عمیق فراهم است.

نمی‌توان نیروهای دموکراتیک را به هنگام کودتای ۲۱ آوریل از روی ظواهر امر مورد قضاوت قرار داد. آن‌ها در آن زمان چه از نظر انتخاباتی و چه از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی بسیار نیرومند بودند. چنان‌که بحث آن رفت، ملت یونان در نوعی بیهوشی مصنوعی به سر می‌برد و در خواب ضربه خورد. نتیجه این‌که به تدریج که حواس خود را باز باید نیروی عظیمش را دوباره در اختیار خواهد گرفت. راستی را که رفتار ارتش بازتابی از رفتار ملت است. به تدریج که ملت قد راست کند، افسران و افراد نیز جرئت خواهند یافت و نیرو خواهند گرفت و سرانجام ملت و ارتش به یاری هم علیه دیکتاتورها قیام خواهند کرد و آن‌ها را خواهند راند.

سیاست عملیاتی ما در حال حاضر چه باید باشد؟

رژیم دیکتاتوری تضادهای اساسی بین طبقه‌ی حاکم و کارگران را تا حد اکثر ممکن تشدید خواهد کرد زیرا استعمار بر شدت خود خواهد افزود.

اختلافات بین همین طبقه‌ی حاکم و دهقانان، بین عوامل لغو حاکمیت ملی و دانشمندان و روشنفکران و هنرمندان عمیق‌تر خواهد شد (زیرا یک رژیم قرون‌وسطایی اختناق و کنترل افکار برقرار خواهد شد). عاقبت عمق شکاف موجود میان دیکتاتورها و جوانان افزایش خواهد یافت زیرا یکی از هدف‌های رژیم زورگویی و منکوب‌کردن شور و غرور جوانان غیور یونانی و فاشیستی‌کردن آموزش و اندیشه و اعتقادات و دایرکردن سازمان‌های فاشیستی از نوع ا.ا.و.ن.^۱ و محکوم ساختن جوانان به جهل و بیکاری و جلای وطن و تباهی اخلاقی است.

و سرانجام رژیم دیکتاتوری تضاد اساسی موجود در دل جامعه را که به صورت ضدیتی بین میهن پرستان و امپریالیست‌های امریکایی تظاهر می‌کند تشدید خواهد کرد. نتیجه این که مبارزه‌ی ملت که نخستین هدف خود را واژگون ساختن حکومت کولیاس قرار داده است باید الزاماً دارای ماهیتی میهن پرستانه، دموکراتیک، ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی باشد. در واقع مبارزه در راه آزادساختن بازداشت‌شدگان و تحقق خواست‌های اقتصادی کارگران و پیکار علیه خفقان اندیشه و علیه دشمنان جوانان و اعمال خشونت‌آمیز کشنده‌ی آزادی و غیره همه باید در تلاش برای خلع‌ید از دیکتاتورها و استقرار دموکراسی و اعتباربخشیدن مجدد به قانون اساسی و قطع دخالت بیگانگان در اداره‌ی امور متمرکز شود. در زیر این پرچم است که تمام یونانیان جمع خواهند شد.

نخستین وظیفه‌ی ما تشکیل یک جبهه‌ی میهنی علیه دیکتاتوری است. تمام مبارزان، تمام کسانی که به نهضت‌های دموکراتیک کشور ما وابسته‌اند باید لزوم مطلق این اتحاد را درک کنند و این مسئولیت را با آگاهی کامل بر عهده بگیرند.

هرجا که هستیید به تشکیل یک جبهه‌ی میهنی اقدام کنید.

مقاومت دموکراتیک را با جدیت هرچه بیش‌تر سازمان دهید. استراتژی و سیاست عملیاتی ما در همین شعار خلاصه می‌شود.

۱. E.O.N.؛ «سازمان ملی جوانان» که از روی سرمشق و نمونه‌ی سازمان فاشیستی موسولینی تأسیس گردید.

۲۶ آوریل

لفت‌ریش اودیسه‌آس، یکی از مبارزان د.ن.ل. (جوانان دموکرات لامبراکیس)، را به خانه می‌آورد و او به من اطلاع می‌دهد که با اکثر اعضا و کادر رهبری د.ن.ل. که هنوز آزاد مانده‌اند در تماس است. همه می‌دانند که من مخفی شده‌ام و درصددند که با من رابطه برقرار کنند. پیشنهاد می‌کنم که هرچه زودتر جلسه‌ای تشکیل دهیم. به‌خوبی از خطری که استقبال می‌کنیم آگاهم ولی اطمینان دارم که ملت یونان و به‌ویژه نهضت مترقیانه‌ی ما در مرحله‌ای حساس و بحرانی قرار دارند. به این سبب است که باید اقدام کرد و بر مسیر تاریخ اثر گذاشت.

چه کسی غیر از گروهی آگاه بر مسئولیت‌های خود می‌توانست در این راه قدم گذارد؟ ولی ببینیم که اطلاعات مادرپاره‌ی گردانندگان حزب چیست؟ اکثریت آن‌ها از همان نخستین ساعات آغاز دیکتاتوری بازداشت شده‌اند. حداکثر پنج تاده نفر از آن‌ها موفق به فرار شده‌اند و در حال حاضر خود را مخفی کرده‌اند. باید به آن‌ها حق داد زیرا تمام نیروی پلیس در جست‌وجوی آن‌هاست. رهبران احزاب دیگر هم به احتمال بسیار باید در شرایط مشابهی به سر برند.

در واقع هنوز هیچ فریادی در محکوم ساختن کودتا و دعوت به مبارزه به گوش نرسیده است. آیا ما تنها مانده‌ایم؟ عقیده‌ی دوستان چیست؟ می‌دانم که همه بی‌تابانه مشتاق اقدامند. هم‌اکنون نخستین واحدها را تشکیل داده‌اند — بعضی در دانشگاه، بقیه در نواحی مختلف شهر — ولی عقیده‌ی آن‌ها چیست؟ اودیسه‌آس معتقد است که فریب خورده‌ایم و مضحکه شده‌ایم. باید همه‌چیز را عوض کرد.

عناصر فعال جوانان میانه‌رو دست راستی را مرتب ملاقات می‌کنیم. همه روی یک مسئله توافق داریم و آن این که باید متحداً جنگید و در انتظار رؤسای ارشد و سلسله‌مراتب ننشست. جوانان را موج نیرومندی علیه رهبران فراگرفته است.

در جلسه‌مان چند نفر گرد خواهیم آمد؟ چه وقت؟ کجا؟ چطور؟ اودیسه‌آس گفت وگو با دیگران را بر عهده می‌گیرد. وعده می‌دهد که هرچه زودتر جواب بدهد و من نسخه‌هایی از اعلامیه و تحلیل موقعیت را که تهیه کرده‌ام به او می‌دهم.